

132799

DİA

MÜTEVEKKİL-ALELLAH, Ca'fer b. Muhammed

Cobb, P. M.

Al-Mutawakkil's Damascus: a new 'Abbāsid capital? .-- 1999 ISSN: 0022-2968 DOI: 10.1086/468736 ISSN: 00222968 e-ISSN: 15456978 : Journal of Near Eastern Studies, vol. 58 iv pp. 241-257, (1999)

'Amid, Tahir Muzzafar al-

The 'Abbasid architecture of Samarra in the reign of both al-Mutasim and al-Mutawakkil .-- Al-Ma'aref, Baghdad, 1973 :

; Mu'tasim bi-'llāh, al-, 'Abbasid Caliph ; Mutawakkil 'alá 'llāh, al-, 'Abbasid Caliph

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SUNNA GELEN DOKÜMAN

3277 YÁÑEZ GARCÍA-BERNALT, Clara. La política religiosa de al-Mutawakkil. El papel de Ibn Qutayba en la afirmación del sunnismo. *Miscelánea de Estudios Árabes y Hebraicos (Sección Árabe-Islam)*, 65 (2016) pp. 203-218. Abstract(s): English.
*Müteveldeki
132793
ibn qutayba
030486*

26 Kasım 2017

جست و جوی خانه امام پرداختند اما چیزی نیافتند، پس وی را از روی سجاده به بارگاه متوكل برداشتند. وی که مشغول شراب‌نوشی بود امام را به باده‌خواری فراخواند. با پرهیز امام متوكل از وی خواست اشعاری برای او بخواند و امام سروده‌هایی در بی‌وفایی و بی‌ثباتی دنیا خواند، چنان‌که متوكل و اطرافیانش گریستند و وی را با احترام روانه منزل کردند. در ۲۳۶ دشمنی متوكل با اهل بیت تا بدانجا پیش رفت که دیزج نامی را به کربلا فرستاد و به وی فرمان داد آرامگاه امام حسین(ع) را ویران سازد و خانه‌های اطراف آن را نیز با خاک یکسان کند. پس گروهی فرمان یافتد تا بر ویرانه گورها کشاورزی کنند. آنگاه سربازانی در اطراف گمارده شدند تا هر کس را که برای زیارت نزدیک شود، دستگیر کنند. بدینسان تا متوكل زنده بود کسی از پیروان اهل بیت برای زیارت مراقد کربلا را نداشت تا اینکه پس از مرگ وی شیعیان بر خاکبجای امام حسین(ع) بارگاهی برآورددند. این رفتار متوكل باعث شد تا برخی از شاعران به هجو وی بپردازند. هنگامی که عمر بن فرج رُوحی به دستور متوكل حاکم مدینه شد، بر علویان سخت گرفت و مردمان را از یاری ایشان بازداشت. کار تنگستی زنان علویان بدانجا کشید که چندتن از ایشان بیش از یک پیراهن نداشتند و برای گزاردن نماز به نوبت از آن استفاده می‌کردند تا اینکه پس از مرگ متوكل و روی کار آمدن مُتصر (خلافت ۲۴۸-۲۴۷) گشایشی در کار ایشان پدید آمد. بدرفتاری متوكل با آل‌علی شورش‌هایی در پی داشت که برخی از سردمداران این شورش‌ها از خاندان علی(ع) بودند. از جمله ایشان محمدبن صالح بن عبدالله بود، که در سویقه خروج کرد و پس از دستگیری مدتی در سامرا زندانی بود. دیگری محمدبن جعفرین حسن بود که در ری خروج کرد و مردم را به بیعت با حسن بن زید، داعی کبیر (م ۲۷۰) که در طبرستان و نواحی دیلم به مخالفت با خلیفه برخاسته بود دعوت می‌کرد. عبداللهبن طاهر (۱۸۲-۲۳۰) وی را دستگیر کرد و در نیشابور به زندان افکند.

از اقدامات متوكل پایان بخشیدن به بحث و جدل در مسئله مخلوق بودن یا نبودن قرآن بود که از روزگار مأمون آغاز شده بود. در نتیجه، به فرمان خلیفه پس از آن هر کس در این باره سخنی می‌گفت خونش حلال بود. در روزگار وی

خواجه نصیرالدین در تعریف کلی متواطئ می‌نویسد: لفظ متواطئ لفظی است که دارای معنای واحد است و به طور مساوی بر افراد متعدد صدق کند بدون اینکه وجود این معنا در بعضی افراد اولویت یا تقدیم و یا شدتی نسبت به دیگر افراد داشته باشد.

مراجع: منطق، مظفر، ۶۱، منطقی صوری، ۹۸، الجوهر النضيء، ۱۸.

محسن موسی وند

MADDE YAYIMLANDIKTAN SÜRA GELEN DOKÜMAN

متوكل عباسی، ابو جعفر فرزند مستعصم (۲۰۶-۲۴۷)، دهمین خلیفة عباسی (۲۳۲-۲۴۷). پس از مرگ واشق (خلافت ۲۲۷-۲۳۲) سپاه سالاران ترک و بزرگان بارگاه خلافت بر آن شدند تا محمد فرزند وی را که هنوز کودک بود به خلافت بنشانند، اما چون جامه خلافت بر وی فراخ و بلند بود، جعفر را که در آن هنگام بیست و شش سال داشت نامزد خلافت کردند. ابتدا لقب «مُتصر» بر وی نهادند، اما احمدبن ابی داود وی را «متوكل علی الله» خواند و بدین‌نام آوازه یافت. متوكل دشمن سرسخت خاندان علی(ع) بود، چنان‌که اگر گزارش بدلو می‌رسید که کسی دل‌سپرده اهل بیت است دارایی اش را می‌ستاند و خونش را می‌ریخت. به گفته سیوطی، روزی متوكل از ابن سکیت (۱۸۶-۲۴۴) که آموزگار فرزندان وی بود پرسید حسن و حسین نزد وی گرامی ترند یا المعتز و المؤید که فرزندان وی‌اند. ابن سکیت پاسخ داد که قنبر غلام علی(ع) نزد او گرامی‌تر است. سپس متوكل به قتل او فرمان داد. از دیگر سو، در پیرامون وی کسانی چون علی بن جهم، سخنسرای شامی از بنی شامة بن لؤی و عمر بن رُوحی و ابوسلط از فرزندان روان بن ابوحفصه از واپستانگان بنی‌امیه و عبدالله بن محمدبن داود هاشمی معروف به ابن‌ترجمه بودند که به دشمنی به خاندان علی(ع) آوازه داشتند. به روایت شیخ مفید در ارشاد، عبدالله بن محمد در نامه‌ای به متوكل نوشت که اگر خواهان حرمین (مکه و مدینه) است باید امام هادی(ع) را از مکه بیرون کند، چراکه وی مردمان را به سوی خویش فرامی‌خواند و گروهی به وی گرویده‌اند. اما امام هادی در نامه‌ای به متوكل گفته‌های وی را یاوه خواند، در نتیجه متوكل او را از کار برکنار کرد. در دسیسه‌ای دیگر به متوكل خبر دادند که شیعیان قم برای امام هادی نامه‌ها و سلاح‌هایی فرستاده‌اند و وی قصد شورش دارد. پس به دستور خلیفه به

مطالعات تاریخ اسلام
سال پنجم / شماره ۱۷ / تابستان ۱۳۹۲ / آماده

بررسی مناسبات متوكل خلیفه عباسی با علویان

علی سالاری شادی^۱

محمد خرم کشاورز^۲

*

۰۴۲۸۴



Mütevelli - Alekoh
132799

MADDE YAYIMLANDIK
SÜZGÜ GELEN DOKUMAN

02 Temmuz 2018

چکیده: خلافت عباسی در عهد متوكل همچنان دورنمایی از قدرت و اقتدار را در اختیار خویش داشت. در عصر وی به جریان اعتقال خاتمه داده شد، جریانی که مورد حمایت متعصبه سه خلیفه پیشین بود. متوكل با دوری از آن، چالشی را از سر راه خلافت برداشت؛ اما چالش قدرت روز افزون ترکان که ریشه در عصر متعصّم داشتند، نیرو گرفت. آن‌ها در به قدرت رساندن متوكل بی‌تأثیر نبودند؛ اما وی توانست قدرت آنان را مهار کند و بدین‌گونه جان بر سر این راه نهاد. در چنین فضایی، قاتلان وی، از جمله متصر، برای توجیه قتل او و تبرئه خود، به اقدام‌های تبلیغی - توجیهی علیه متوكل دست زدند و او را ناصیح چلوه دادند؛ در حالی که رفتار وی با علویان عصر، این اتهام را تأیید نمی‌کند. در این مقاله، نویسنده تلاش دارد با انتکاء به منابع اصلی و مقدم به بررسی و تحلیلی تصحیح گونه از جوابات مختلف رفتار متوكل با علویان پس‌زاد و دو روایت متضاد را که حاکی از مناسبات حسته و یا پر تنش او با علویان است، به نقد و ارزیابی بکشاند، تا معلوم شود که واقعیت در کدامیں دسته از این روایات نهفته است.

واژه‌های کلیدی: خلافت عباسی، متوكل، متصر، علویان، یعقوبی، طبری

۷۶-۹۲

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه alisalarishadi@yahoo.com

۲ کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی m.khorrami.ok@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۳۰، تاریخ تأیید: ۹۲/۲/۷

132799

- 1148 BENCHEIKH, J.E. The poetic coterie of the caliph
al-Mutawakkil (d.247 H.); a contribution to the analysis
of authorities of socio-literary legitimization. Tr.
Simpson, Philip. *Early Islamic poetry and poetics.*
Ed. Suzanne Pinckney Stetkevych. Farnham &
Burlington: Ashgate Variorum, 2009, (The Formation
of the Classical Islamic World, 37), pp.95-120.
[Originally published in French as "Le cénacle poétique
du calife al-Mutawakkil (m.247): Contribution à
l'analyse des instances de légitimation socio-littéraires"
in *Bulletin d'Etudes Orientales*, 29 (1977), pp.33-52.]

Mütevakkil (al-llah)
Makdisi, el-Bed
6/120

- MÜTEVEKKİL B. MUTASIM B. HARŪN ERRESİD.

(297.9/VER.7)

Tefhim - I, 336 v.d.

~~MÜTEVEKKİL~~

- Cafer el-Mütevakkil / Al-llah b.
El-Mutasim b. Er-Resid -

956.3013
HUD. M

Tarîhul Ummat Islamiyye - 254 v.d.

Mütevakkil (Halife)

Hemedanî, Tesbit, I, 28

SÂMERRÂ
al-'Amid, Tâhir Muzaffar.
al-'Imârah al-'Abbâsiyah fi Sâmarrâ' fi 'ahday al-
Mu'tâsim wa-al-Mutawakkil / Tâhir Muzaffar al-
'Abbâsi ; tasnim al-ghâlîf, Nuzhân al-Dûrî. —
(Bagdad) : al-Jumhûriyah al-'Irâqiyah, Wizârat al-
'Ulam, (1976).
251 p. ; ill. ; 25 cm. — (al-Silsilah al-fanniyah ; 32)
The 1973 edition was published under title: The 'Abbasid
architecture of Samarra in the reign of both al-Mu'tâsim and
al-Mutawakkil.
Originally presented as the author's thesis—Edinburgh,
1968.
Arabic
I. Title.
NA1468.S25A44 76-971736 nef 5-25827
DLC AzU CzY ICU InU MB MIU NJP OU TxU WaU

ص صقر ، نادية حسني ٨٧.

أبواب العصر العباسي الثاني : الأقباط السياسية
Mütevakkil -
والضاربة في خلافة الم وكل على الله ، ٢٢٢ -
Al-llah Caliph
٢٤٧ مـ / نادية حسني صقر . - ١٥ - جدة: دار
الشوق ، ١٤٠٣ ، ١٩٨٣ مـ .

ص ٢٤٤ س ٢٤٨

١. الدولة العباسية . ٢. الم وكل العباسي ، جعفر
بن محمد ، ت ٢٤٧ هـ . ٣. أدبيات المرأة . ٤. العنوان

Mütevakkil
Kufe

محمود حسين الزبيدي
«الحياة الاقتصادية والاجتماعية في الكوفة حتى نهاية حكم الم وكل»
كلية الآداب ، جامعة القاهرة ، ١٩٦٤ (ماجستير)

١٨٤ - منقنا ، أفنون . - أخبار الم وكل في القول
بخلق القرآن . - مانشستر ، ١٩٢٢ مـ .
- (بالعربية والإنجليزية) .

2 KASIM 1993

30 OCAK 1993

5099. Gauda, Şâdiq Ahmed Dâwûd: Ar-Rihla al-Mutawakkiliya ilâ Dimashq / Şâdiq Gauda. - Tab'a 1. - Amman : Dar MÜTEVEKKİL AL-LLAH
'Ammar [u.a], 1985 = 1406 h. - 31 s.
Inhalt: Zur Geschichte d. abbasid. Kalifen Al-Mutawakkil (847 - 861). - In arab. Schrift, arab.

Mütevakkil (Abbari
(halifezi))

Browne 28 OCAK 1993
Lit Hist. Persia
I - 342 - 344.

891.59

MÜTEVEKKİL-ALELLAH, Ca'fer b. Muhammed

-
- ¹ MAHMUT KIRKPınAR, Abbasi Halifesi mütevekkil ve dönemi (232-247/847-861), Marmara Üniversitesi, Doktora, 1996

18492 MIA, M. S. "Some aspects of revenue administration under the early Abbasids with reference to Al-Mutawakkil." *J. Pak. Hist. Soc.*, 14, pt. 3 (Jl '66) 172-79.

Mutevekkil (halife)

i. Abdulhamid, Dirasat, 114, 133

El-MUTEVEKKIL

El-Mütevelli (halife)

12772 BENCHEIKH, J.E. La cénacle poétique du calife al-Mutawakkil (m. 247). Contribution à l'analyse des instances de légitimation socio-littéraires. *BEO* 29 (1977) pp. 33-52.

B. TOPALOGLU

Watt, Islam düş. tesp. devri, 418 (ind.)

Sosyo-edebi mesnûtyeler
enstanslarının tahilline katkı
Halife el-Mütevelli'nin
(ö. 247) stiri.

El-Mutevelli

ABBAŞİLƏR

El-MUTEVEKKİLƏ

Tallâh. (v. 361 m.)

05154 DAFTAR, Nahid A.R. The medallion of Caliph al-Mutawakkil. *Num. chron.* 7th ser., 17 (137, 1977) pp. 170-171.

MIA, M. Shamsuddin
Some aspects of revenue administration
under the early Abbasids with reference to
al-Mutawakkil.
J. Pakistan Hist. Soc. 14 (1966),
pp. 172-179

ilk Abbassi Döneminde
Hazine idaresinin bazı
yenileri, Al-Mutevelli dönemi.

"El-MÜTEVEKKİL"

Holt, Lambton, Lewis, "The Cambridge...," C.L.A. S.
126 - 128

"El-mütevelli" (Abbasî halifesi)

Lewis, "Islam," C. I, S. 30 - 34

SUCCESSION TO THE RULE IN ISLAM

WITH SPECIAL REFERENCE TO
THE EARLY 'ABBASID PERIOD

Mutawakkil al-Abbas

By
ANWAR G. CHEJNE

8180
956.301
CHE



* BOOKS ALLSORTS:
Exported & Produced By :—
MALIK SIRAJUDDIN & SONS
Kashmiri Bazar, Lahore (8) Pakistan
Phones : (042) 52169-853131-311498

SH. MUHAMMAD ASHRAF
KASHMIRI BAZAR LAHORE (PAKISTAN)

HISTORY OF SUCCESSION DURING 8TH CENTURY 121

Turkish general, Itākh (d. 850) was appointed over the Eastern provinces.⁵⁹

Al-Wāthiq refused to act when it was suggested to him that he designate a successor. He claimed that God would not approve of his being caliph while alive and, in addition, controlling the Caliphate, after his death.⁶⁰ When he died, his grateful Turkish generals assembled and attempted to install his son Muhammad, but in view of the immaturity of the youth finally gave up this idea.

3.—Al-Mutawakkil.

At-Tabarī⁶¹ has the following account of his accession:

"More than one person informed me that when al-Wāthiq died Aḥmad b. Abi Du'ād,⁶² Itākh, Waṣif, Umar b. Farai b. az-Zayyat,⁶³ and Abū Al-Wazir Aḥmad b. Khālid came to the palace. They intended to render the oath of allegiance to Muḥammad b. al-Wāthiq, a beardless youth. They attired him with a black cloak (*durrā'ah*) and placed on his head a Ruṣāfi⁶⁴ hat, but he was very short. Then Waṣif told them: 'Do you not fear God? Are you going to appoint to the Caliphate a boy like him who is not eligible to lead the prayer?'

"Then they discussed whom they should nominate. They mentioned several names. One of those who were present in the palace at that time is reported to have said: 'I left the place where I was, and passed by Ja'far al-Mutawakkil who in a shirt and trousers was sitting with the Turks. He asked me: 'What is the news?' I said: 'They have not decided yet.'

"Then they named him. Bughā ash-Sharabī gave him the news and brought him (to the palace). He expressed the fear that al-Wāthiq was not dead. He therefore passed by (his corpse) and saw him lying in his shroud. Thereupon, he went (in) and sat down. Muḥammad b. Abi Du'ād

HISTORY OF SUCCESSION DURING 8TH CENTURY 123

other after his death. He imposed upon them obligations similar to those which ar-Rashid had imposed upon sons, and he assigned to each one a part of the empire. The thirteen-year old al-Muntasir was given the eastern part. The Eastern part went to the three year old Mu'tazz. The infant al-Mu'ayyad received Syria.⁶⁵ This is the text of al-Mutawakkil's letters:⁶⁶

"This is a letter which the Servant of God, the Imām Ja'far al-Mutawakkil 'Ala-llāh, the Commander of the Faithful,⁶⁷ in complete possession of his judgment and full health of his body and mind, making his declarations voluntarily and aiming thereby at showing obedience to His Lord and furthering the well-being, progress, submissive obedience, prosperity, and welfare of his subjects, has written to Muḥammad al-Muntasir Billāh,⁶⁸ Abū 'Abdallāh al-Mu'tazz Billāh⁶⁹ and Ibrāhīm al-Mu'ayyad Billāh,⁷⁰ the sons of the Commander of the Faithful, taking God and his relatives, partisans, generals, judges, administrators, jurists, and other Muslims who are present as witnesses for all the provisions stipulated in it under the date of Dhul-Hijjah, 235 (July, 850).

"The Commander of the Faithful has appointed al-Muntasir to be heir-apparent during his lifetime and caliph of the Muslims after his death. He has ordered him to fear God, for the fear of God is the protection of those who seek it, the salvation of those who seek refuge in it, and the strength of those who concentrate on it. Obedience to God brings the divine grace and necessitates God's mercy. God is forgiving and merciful.

"The Commander of the Faithful has appointed al-Mu'tazz to be caliph after al-Muntasir, and al-Mu'ayyad to be caliph after al-Mu'tazz.

"The Commander of the Faithful has imposed upon al-Mu'tazz and al-Mu'ayyad in their

٠٥ HAZIRAN 1991

تصدرها

فؤاد سرزيكين

مسالك الأنصار في ممالك الأنصار

تأليف

ابن فضل الله العمري
شهاب الدين احمد بن يحيى
(توفي ١٤٢٩ هـ)

السفر الرابع والعشرون

تصدره
فؤاد سرزيكين
بالتعاون مع

Turkey - Diyanet - kfi İslam Ans. Arşivde İnceleme	
Kayıt No. :	9378-16
Tasrif No. :	910-297 Fazl.m

علماء الدين جوخوشان، إيكهارد نويبارد

Muhsenkhilullah, Cafer b. Muhammed

١٤٦-١٤٨

سلسلة ج

عيون التراث

المجلد ٢٤٤٦

مسالك الأنصار في ممالك الأنصار

السفر الرابع والعشرون

١٤٠٩ - ١٩٨٩

معهد تاريخ العلوم العربية والإسلامية
في إطار جامعة فرانكفورت - المانيا الاتحادية

طبع بالتصوير

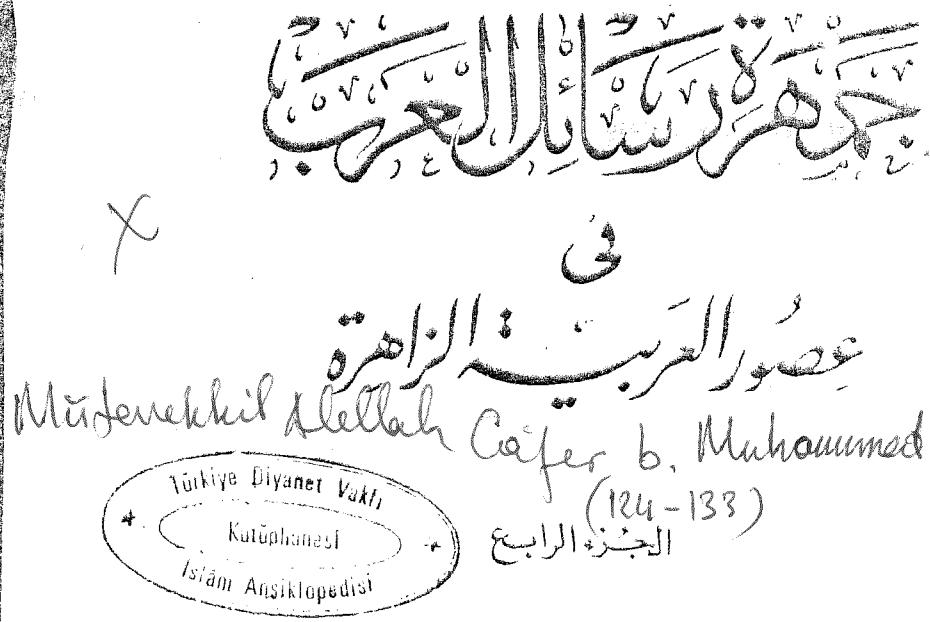
عن مخطوطة ١٥٢٧١٧ (ص ٢٢٨-٢٣١)، أحمد الثالث
طريقاني سرائي، استانبول

سُوَّا تارِهَا وَزَرَّهَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ وَفَالَّذِي مُنْزَلٌ عَنْ مُحَمَّدٍ وَصَفَهُ
مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ الْقَدِيمَةِ سَابِقًا عَيْنَ مُسْبَقٍ فَإِنَّ الْحَقَّ وَضَرَعَ
وَسَدَدَ إِلَيْهِ رَأْيَهِ وَبَصْرَ الْأَنَاهِ كَانَ مَرْزُ وَرَاعِيَ الرَّمَنِ عَلَيْهِ
لَا طَالِبٌ رَضِيَّ اللَّهُ عَنْهُ وَيُرِيَ بَغْضَهُ وَيُعْزِي مَرْزًا لِخَلَاقِ الْهَنْجَطِ
مَقْدَارٍ وَغَضَبَهُ حَتَّى قَيْلَانَهُ كَانَ يَأْمُرُ مُخْشَانَاهُ عَنْ أَسْهَبِ عِبَادَهُ
إِنْ يَصِنَعَ لَهُ بَطَنَاهُ شَبَّهَهُ بِعَلَى رَضِيَّ اللَّهُ عَنْهُ مَرْبَامُهُ يَأْمُرُ مُرْقُ وَيُعْزِي
لَهُ بَهَانَزَهُ كَانَ بَنَانَغُ ظَلَمَهُ طَلَمَهُ وَنَدَعَ قَائِمَهُ وَمَا بَآبَاهُهُ وَكَانَ
يَتَضَرُّرُ بِكَذِبٍ بَصْنَعَهُ وَاحْتَلَاقُ رَفِيقَهُ اللَّهُ بِهِ كَمَا إِنَّهُ يَضْعِفُ
حَتَّى قَبْلَ إِنَّهُ بَنَهُ الْمُنْتَصِرُ كَانَ عَرْجَ قَلْبَهُ هَذَا الْأَسْتَهْنَتَارُ وَيَقْدِحُ عَلَيْهِ
نَارًا طَارَتْهُ ذَلِكَ الشَّارُ وَانْدَخَلَ عَلَيْهِ يَوْمًا وَذَلِكَ الْمَسْكُرُ قَدْ تَلَبَّسَ
بَعْدَ احْتَالٍ وَنَمْوٍ وَقَهْ بِرْخَفْ ذَلِكَ الْمَحَالُ وَالْمَتَوَكِّلُ قَدْ اسْتَعْرَبَ
ضَحْكًا وَاسْتَعْذَبَ بِذَوْقِهِ السَّقِيمِ مَا يَعْنِي فَهَنَى الْمَسْكُرُ وَزَجَرَ ثُمَّ
تَعْلَمَ إِلَيْهِ وَلَمَّا وَمَادَعَنَ وَمَالَكَ لَهُ مَا يَمْلِئُ الْمُوسَيْنَ إِنَّهُ مَوْهَبَهُ
الْمُوْسَيْنَ عَلَيْهِ بَلَى طَالِبٌ وَلَوْلَمْكَنْ لَهُ مَالَهُ مِنَ الْعَضْلِ كَانَ إِنْ عَلَكَ وَانَّهُ
تَأَكَلْ قَطْعَهُ مِنْ طَلَكَهُ وَعَظَهُ وَنَاهَهُ وَنَصَحَهُ لَوْقَلْ نَصَحَهُهُ أَوْ عَاهَهُ
صَبَرَ الْأَدِيَّهُ وَلَمَّا وَلَى ثُمَّ امْرَذَ لَهُ الْمَسْكُرُ الْطَّرْفُ الْوَضِيعُ السَّاقِطُ
إِنْ يَعْنِي وَيَقُولُ

عَضَبَ الْحَبِيبُ لَبْنُ عَهْدِ رَاسُ الْفَنَّىٰ وَكَسِّرَ أَمْهُ
فَلَدَقَكَ تَاكِلَ طَهَّ فَاجْبَثَهُ مَاطِبَ طَهَّ

وَامْرَأُ أَصْنَانِيَّ بَعْنَىٰ وَيَقُولُ
غَارُ الْفَنَّىٰ لَبْنُ عَمَهُ رَاسُ الْفَنَّىٰ يَنْجِرَ أَمَّهُ
فَلَا تَكِلْ الْمَتَوَكِّلُ وَالْفَنَّىٰ نَخَافَانَ قَلْ مَعْهَادَ لَهُ السَّاقِطُ الْحَتَّىٰ
وَعَلَنَّ رَوْحَهُ إِلَيْهِ التَّارِ وَسَسَ الْمَعِيرَ وَكَانَ الْمَتَوَكِّلُ مُنْغَرِّ بِالْبَنَآ وَأَنْتَ

مَفَاصِلُمُ تَمَّا شَعَلَهُمْ إِذَا مُهُمْ دَحْكَى إِبْرَاهِيمَ دَوَادَعَهُ كَلَامًا
سَعَنَاهُ حَضْرَتِهِ وَهُوَ قَاعِدٌ بَيْنَ قَشْ وَبَيْدَ بَعْنَ الغَلَازِ مِنَاهُ كَانَهَا
دَرَهُمْ فِي كَفَ مِنْ قَعْشَ وَالْفَلَامَ تَجْلِلُ فَرْقَاهُ وَيَتَكَلَّمُ حَسَنَهُ عَرْقاً كَانَهُ فِي
عَفَاقِلَمَىٰ أَوْ فِي وَيْلَ حَمَىٰ سُقَيَّ بَهْ سَمَا قَدْنَلَسَ إِلَيْ الْأَرْضَ كَانَهُ رَاعِفٌ
أَوْ كَانَهُ يَنْظُرُ مَوْضِعَ مَصْرَعَهُ وَهُوَ وَافِفٌ دَوَادَعَهُ مَاتَ وَأَكْتَبَ
السَّوَّرُ عَبِيهَ وَعَلَمَهُ صَنْوَفَ وَفَوْفَ عَلَى بَعْدِهِ مَنْ مِنْهُمْ مِنْ تَحْاَسَرَ
إِذْ يَقْدِمُ إِلَيْهِ وَيَكْتَشِفُ خَبَرَهُ وَلَا يَرْفَعُ إِلَيْهِ طَرْفَهُ وَيَحْقِفُ نَظَرَهُ
وَعَرَلَ إِلَمَالِكَ حَرَرَزَ اِحْدَبَرَلَ دَوَادَعَهُ فَالَّذِي الْوَاثِقُ بِوَمَالَابِي
تَضَخَّرَ إِلَكَعَ حَوَّاجِهِ يَا اَحَمَدَ قَدَاخَلَتْ بَيْوتَ الْأَمْوَالِ تَطْلِبَانَلَ
لَلَّاهِبَنَلَكَ وَالْمَتَوَسِلِيَنَلَكَ فَتَالَ يَا مَهِيرَ الْمُوْسَيْنَ تَشَابَعَ شَلَرَهَا
مَتَصَلَّهُ بَلَدَ وَدَخَلَرَاجِهَا مَكْتُوبَهُ لَكَ وَمَالِي مِنْ ذَلِكَ الْأَعْشَوَابِهَا
الْأَلَسِنَ حَلَوَ الْمَدَحَ فِيَكَ فَالَّذِي يَا بَاعِدَهُ اللَّهُ وَاللهُ لَيَمْنَعُكَ مَا يَرِيدُ
عَشْقَهُ وَيَقُوَيْ مِنْ هَمْتَكَ فَيَنَا وَلَنَأْمَلَ لَمْ يَنْتَخِرَ بَعْدَهَا كَاعِجَهُ يَعْرِضَهَا
عَلَيْهِ وَسَجَنَهُ لَمَلَأَقَلَلَهُ عَلَيْهِ إِلَيْهِ إِلَيْهِ إِلَيْهِ إِلَيْهِ إِلَيْهِ
وَقَدْ أَغْمَى عَلَيْهِ إِنَّهُ قَضَى فَدَنَمَهُ تَرَكَ بَعَالَهُ إِتَّيَّا خَيْلَهُ مَلَمَاتَهُ
لَا فَلَمَادَنَمَهُ تَنَجَّيَ عَيْنَهُ وَنَظَرَ إِلَيْهِ إِلَيْهِ فَرَجَعَ بِعَلَمَهُ لَمَلَمَاتَهُ
طَرَقَ سَيْفَهُ بِالْبَابِ فَانْدَقَ وَسَقَطَ أَسَاخَ عَلَيْهِ فَقَاهَ لَا نَطَرَهُ هِيَبَهُ
لَهُ وَرَعَيَ الْمَادَدَ أَخْلَهُ مِنَ النَّظَرِ الْبَهُ ثُمَّ لَمَرَمَرَ عَلَى الْوَاثِقَ الْأَسَاعَةَ حَتَّىٰ مَاتَ
فَأَخَذَهُ وَجَعَلَهُ بَيْدَ بَيْتَ لَا أَفَمَ الْأَسِنَرَا وَجَوَدَ وَفَدَأَخَرَحَتَ الْفَارَهُ عَيْنَهُ
سَبَحَانَ الْقَادِرِ الْعَالَمِ الْمَبَرِيدِ لَهُ الْأَمْوَهُمْ كَانَ بَعْوَتَهُ قَوَهُ سَوَلَهُ
الْأَتَرَالَ كَمَرَدَ وَلَهُ الْمَتَوَكِّلُ عَلَى اللَّهِ إِنِّي أَنْتَلَ جَعْفَرَ
إِنْ مُحَمَّدَ الْمَعْنَمَ بَدَأَ امْرَأَهُ مَكْشَفَ الْمَحَنَهُ وَدَحَاجَارِي سَيْلَهُ وَمَحَى أَمَّهُ
بِلَهَا وَأَطْلَقَ مِنْ صَنَاقَتَهُمْ السَّبعَونَ مِنَ الْمَصْرَ عَلَى أَنْكَارَهَا وَالْمَرَجَينَ



۲

عصور العرب في الظاهرة

Müferekhîl Aßlîlah Câfir b. Muhammed
Türkçe Diyanet Vakfı

الجزء الرابع (١٣٣ - ١٢٤)

DIA (a.)

الشطر الثاني من رسائل

العَصْرُ الْعَيَّانِيُّ الْأُولُونَ

^٤ وهو يعود رسائل البياسين من أول خلافة للرسول إلى استيلاء بي بويه على بغداد سنة ٣٣٦

الملف

بِحَذْرَكَيْ صُوت

Türkiye Diyanet Vakfı
İslam Ansiklopedisi
KütüphaneSİ

الكتبة العالمية

میزونت

— 1 —

— 9 —

ونهى عنه ، وفيما حضرَ عليه فيه ووعظَ : « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْمَعْدُلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ
ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَئِكُمْ تَذَكَّرُونَ »
وقال فيما حرمَ على أهلِه مَا حمَطَ^(۱) فيه من ردِّ المطعم والشرب والنكح ،
ليزِّهم عنده ، وليطهِّر به دينهم ليفضلهم عليهم تفضيلاً : « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمِيَةُ
وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ^(۲) وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ
وَالْمُطَيَّعَةُ ، وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْقِيمُوا
بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقٌ » ثم ختم ما حرمَ عليهم من ذلك في هذه الآية بحراسة
دينه ممن عندَ^(۳) عنه ، وباتمام نعمته على أهلِ الدين اصطفام ، فقال عز وجل :
« الْيَوْمَ يَدْعُسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشُوْهُمْ وَاهْشُوْنِ ، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَأَتَمْتُ عَلَيْكُمْ رُزْقَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيْنًا » وقال عز وجل :
« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ وَبَنَائِكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ وَعَمَائِكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ
الْآخِرِ وَبَنَاتُ الْآخِرِ ، وَأَمْهَاتُكُمُ الْلَّا تِي أَرْضَفْتُكُمْ ، وَأَخْوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ
وَأَمْهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَابِيَّكُمُ الْلَّا تِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ الْلَّا تِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ ،
فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ، وَحَلَّ إِنْ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ

(۱) ای عابہ و قلبہ۔

(٢) أى مارقع الصوت لنبر الله به غذيع على اسم غيره ، كقولهم : باسم الالات والزوى عند ذبحه . والمخففة : الى مات بالتحقق : والماروقة . المقتولة ضربا بخشبة أو سجر . والمزدية : التي تردد وسقطت من علو فانات . والطبيعة : التي نظمتها أخرى فانات . وما أكل السب : أى وما أكل منه السبم فانات ، لا ما أذكيم : التذكية : الذيع ، أى لا ما أدركتم فيه الروح من هذه الأشياء فذبحتموه ، وماذيع على النصب : وهي أحجوار كانت مصنوعة حول الكعبة يقفون عليها ويعدون ذلك قربة ، وقيل هي الأستان ، أى وماذيع على اسم النصب ، وأن تستقسموا : أى تظليلوا معرفة ما قسم لكم ، والأزلام : جم زم يفتح الرأي وضمنها مم فتح اللام ، وهو قدح (كفرد) صغير لاريش له ولا نصل ، وكأنوا إذا قصدوا فعلاً أجالوا ثلاثة قداح ، مكتوب على أحدهما أمرني ربى ، وعلى الثاني نهان ربى ، والثالث غفل . فإن خرج الأول ضموا في الآخر ، وإن خرج الثاني تجنبوه ، وإن خرج الثالث أحجالوها ثانية .

۳۰۷

٧٣ - كتاب المตوكل في الإعلان بلقبه

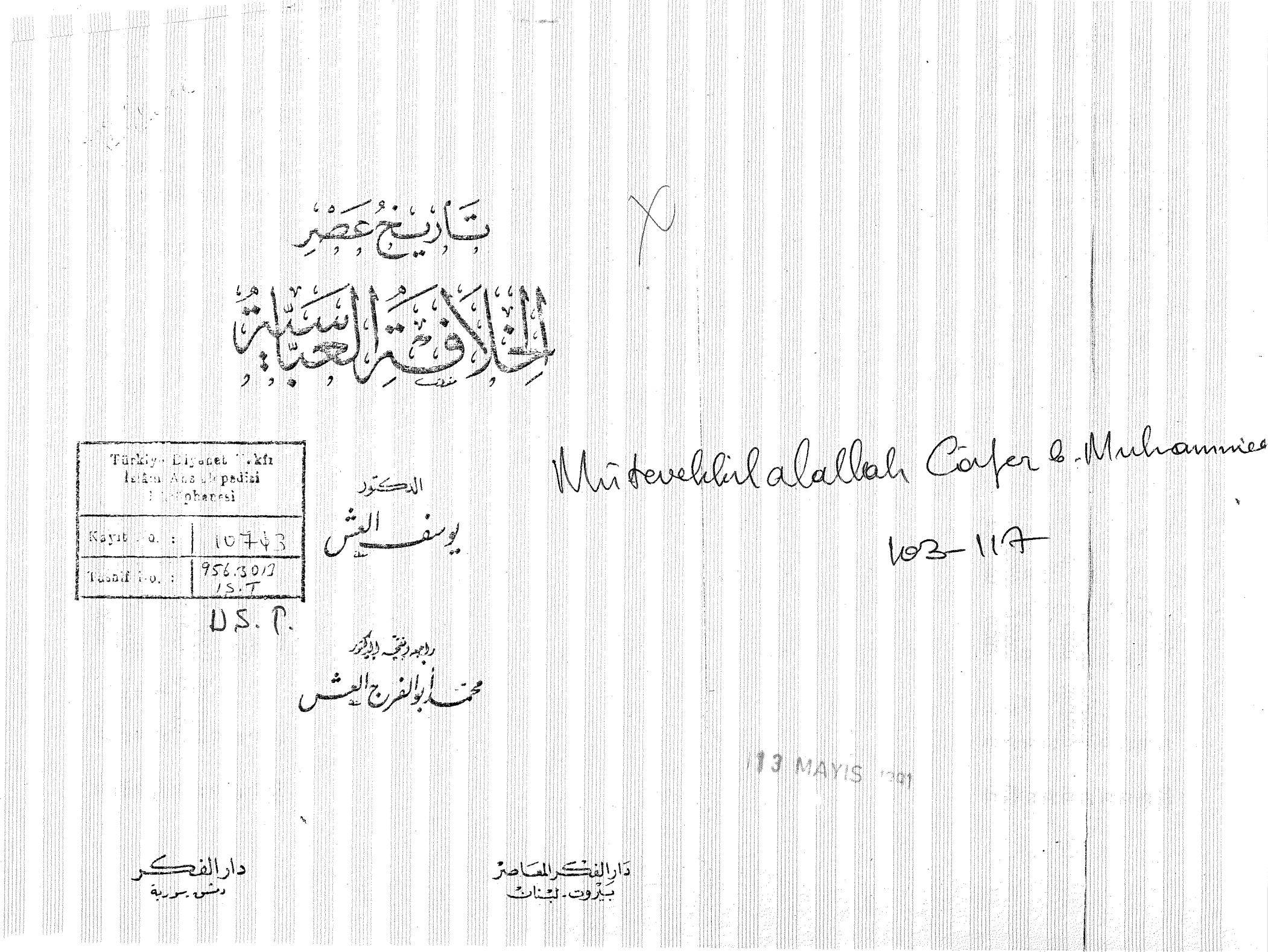
ولما مات هرون الواشق بن المعتصم سنة ٢٣٣ هـ بعيـانـة أخـوه جـعـفرـ، وـلـقبـ المـتوـكـلـ عـلـىـ اللهـ، فـأـحـضـرـ مـحـمـدـ بنـ عـبـدـ الـلـهـ الـزيـاتـ وأـمـرـ يـالـسـكـتـابـ بـذـلـكـ إـلـىـ النـاسـ،

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : أَمْرٌ - أَبْقَاكَ اللَّهُ - أَمْيَرُ الْمُؤْمِنِينَ - أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَهُ - أَنْ يَكُونَ الرَّسُولُ الَّذِي يَتَبَرَّى بِهِ ذِكْرُهُ عَلَى أَهْوَادِ مَنْابِرِهِ ، وَفِي كُتُبِهِ إِلَى قُضَايَاهُ وَكِتَابَهِ وَعَمَالَهُ وَأَحَادِيبِهِ دُوَوَيْنَهُ وَغَيْرَهُ مِنْ سَائِرِ مَنْ تَجْرِيَ السَّكَانَةُ بِيَنْهُ وَبِيَنْهُ : «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ جَعْفَرَ الْإِمَامَ التَّوْكِلَ عَلَى اللَّهِ أَمْيَرَ الْمُؤْمِنِينَ» فَرَأَيْتَ فِي الْعَمَلِ بِذَلِكَ وَإِعْلَامِي بِوَصْولِ كِتَابِي إِلَيْكَ مُوفَّقاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ» .

كما في عالمي للتجارة، مما أهلاً بالحياة

وفي سنة ٢٣٥ هـ كتب المتقى إلى عمّاله في الآفاق ، بشأن النصارى وأهلها النسبية :

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : أَمَا بَعْدُ ، إِنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَتَعَالَى بِعِزَّتِهِ الَّتِي لَا تَحَاوُلُ ، وَقُدْرَتِهِ عَلَى مَا يُرِيدُ ، اصْطَفَنَّ الْإِسْلَامَ فِرْضِيَّةً لِنَفْسِهِ ، وَأَكْرَمَ بِهِ مَلَانِكَتَهُ وَبَشَّرَ بِهِ رَسُولَهُ ، وَأَيَّدَ بِهِ أُولَيَّاًهُ ، وَكَنَّفَهُ بِالْبَرِّ ، وَحَاطَهُ بِالنَّصْرِ ، وَحَرَسَهُ مِنَ الْمَاهِدَةِ ، وَأَطْهَرَهُ عَلَى الْأَدِيَانِ ، مُبِرَّأً مِنِ الشُّبهَاتِ ، مَعْصُومًا مِنَ الْآفَاتِ ، كَمُبُوْلًا بِعِنَاقِ الْخَلِيلِ ، مَخْصُوصًا مِنَ الشَّرائِعِ بِأَطْهَرِهَا وَأَفْضَلِهَا ، وَمِنَ الْفَرَائِضِ بِأَذْكَارِهَا وَأَشْرَفِهَا ، وَمِنَ الْأَحْكَامِ بِأَعْدَادِهَا وَأَقْنِيمِهَا ، وَمِنَ الْأَعْمَالِ بِأَحْسَنِهَا وَأَقْصَدِهَا ، وَأَكْرَمَ أَهْلَهُ بِمَا أَحْلَهُ لَهُمْ مِنْ حَلَالَةِ ، وَحَرَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ حَرَامَهُ ، وَبَيْنَ لَهُمْ مِنْ شَرائِعِهِ وَأَحْكَامِهِ ، وَحَدَّ لَهُمْ مِنْ حَدُودِهِ وَمَنَاهِيجِهِ ، وَأَعْدَدَ لَهُمْ مِنْ سَعْتَ جَزَائِهِ وَثَوَابِهِ ، فَقَالَ فِي كِتَابِهِ فِيهَا أَمْرٌ بِهِ



جوانب من أطلال مدينة سامراء عن (كرزوبل)

خلافة الواثق ثم المتوكل :

توفي المعتصم عام سبعة وعشرين ومئتين للهجرة، قام بالأمر من بعده ابنه الواثق. سار الواثق على خطوة أبيه وعه المأمون، فحالف المفترلة، وحالف الأتراك وكان الواثق يشبه المأمون بعترفته العلية، حتى كان يسمى المأمون الأصغر، لكنه لم يكن بدهاء المأمون، ولم يكن في ميدان السياسة يعرفه، فأطلق يقاليد أمره لوزرائه ولقواده الأتراك، فترك لأشناس إداره غرب الدولة ولا يتangkan إدارة شرقها، فتقسمت المملكة بين الاثنين،

وقد المعتصم أن الحالة لا يمكن أن تستمر ففكراً، وأدى به تفكيره إلى أمر خطير وهو أنه رأى أن من واجبه أن ينتقل من بغداد إلى مدينة أخرى يقرّ فيها أتباعه، فيكون قد أبعد جنده عن كافة الناس وتحصن هو من الفرس، وتحصن من آل علي.

بناء مدينة سرّ من رأي :

شرع في بناء مدينة سرّ من رأي (سامراء^(١)). بناها على مسافة من بغداد (على بعد مئة وأربعين كيلو متراً تقريباً)، وانتخب لها مكاناً عالياً حصيناً، أوصل إليه الماء وزوده بأسباب الدفاع والصود. وسع المدينة وعرض طرقاتها، كيلا يصلطم الجيش بالشعب، وجعل في سامراء شارعاً (اسمه الشارع العظيم)، وهو طويل جداً وعرض جداً، وبني في سامراء القصور، وأقطعها لأصحابه وجيشه وأتراكه، فصار للأتراك أراض يقيون فيها وبيوت ومساكن، وتكتنوا من المكان الذي هم فيه، فأصبحوا أسياد المدينة، وأصبحت المدينة لهم، فلأجلهم عمرت وهم تقوم. من الطبيعي أنهم في عهد المعتصم لا يقدرون أن ينقلبوا على الخليفة، لكنهم في سامراء في بلدهم، والزمن يتقدم وسلطانهم يتقدم أيضاً.

(١) يقال إن اسم المدينة تحوّر إلى (سام من رأي) بعد خرايتها، فأصبحت الكلمة (سامراء) - النفع.

نَكْلَةِ الْكَرْبَلَاءِ

فِي

فُؤُلُوكَ الْكَرْبَلَاءِ

Mufawakil Al-Karbalah Cafer b. Mohammed
تأليف ٢٧٥ - ٢٧٦

شَهَابُ الدِّينِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَابِ التَّوَرِي

٦٧٧ - ٦٧٣ هـ

الجُزْءُ الثَّانِيُّ وَالْعَشْرُونُ

حَصْبَنَ

دُرْجَابُ عَبْدِ الْعَالِيِّ اسْجِنَى

Tulip - ١٤٠٤ م - ١٩٨٤ هـ

١٤٠٤ م - ١٩٨٤ هـ

٢٧٤

الجزء الثاني والعشرون

٢٧٥

من نهاية الأربع

غيرها فإنَّ الأمر يقول إلى ما يزيدُ أمير المؤمنين ، قال : فانصرف في حفظ (١) الله ، فلم أدر ما كانت القصة .
قال : وكان الواثق قد ذهب في أمره منذهب المأمون ، وشغل نفسه بمحمد الناس في الدين وأفسد قلوبهم ، ولما ول الخلافة أحسن إلى العلوين واشتمل عليهم وبالغ في إكرامهم وتعاهدهم بالأموال ، وفرق في أهل الحرمين أموالاً لا تُحصى ، حتى إنَّه لم يوجد في أيامه بالحرمين سائل ، حتى إنَّه - لما توفى - كان أهل المدينة تخرج من نسائهم كل ليلة إلى البقيع في يكن عليه ويندبنه ، يفعلن ذلك بينهن مناوية سُرُّعاً عليه لإحسانه لهم ، وأطلق في خلافته أعيثار سفن البحر وكانت مالاً عظيماً .
وكان نقش خاتمه : الله ثقة الواثق . أولاده : محمد المهدي بالله ، عبد الله ، وإبراهيم ، محمد وعائشة . وزيره : محمد بن عبد الملك الزيات . حجاجه إيتاخ ثم وصيف مولاه ثم أحمد بن عمار . قاضيه : أحمد ابن أبي دواود . الأمراء مصر : علي بن يحيى الأرقى ثم عيسى بن منصور من قبل إثنان ، فلما توفى إثنان ردت مصر إلى إيتاخ فأقرَّ عيسى بن منصور عليها . قاضيها : محمد بن أبي الليث .

ذَكْرُ خِلَافَةِ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ

هو أبو الفضل جعفر بن المعتصم بن الرشيد بن المهدى بن المنصور ، وأمه تركية اسمها شجاع ، وهو العاشر من الخلفاء العباسيين ، بويع له يوم وفاة أخيه الواثق لست بقين من ذي الحجة سنة اثنين وتلذتين وثلاثين ، قال : ولما توفى الواثق حضر الدار أحمد بن أبي دواود وإيتاخ ووصيف وعمر ابن فرج وابن الزيات وأبو الوزير أحمد بن خالد ، وعزموا على البيعة لحمد

(١) غير موجودة بالأعلى بطبعته المذكورة .

لا أعرفه ، فمضوا وأحضروا أكياساً فيها عين وورق ، ورزقاً فيها ثياب كثيرة ، وجاء خادم بدراخ ففتحه وأنخرج منه عقداً ما رأيت قط مثل جوهر كان فيه ، فألبسه إليها ، وأحضرت بدراخ فيها عشرة آلاف (١) فجعلت بين يديه ، وخمسة ثيوقات فيها ثياب ، وعدنا إلى أمراً وإلى أحسن ما كان (٢) فيه ، فلم نزل كذلك إلى الليل ثم تفرقنا ، وضرب الدهر ضربة وتولى المتوكل ، فوالله إنني متزلي بعد (٣) يوم توقي ، إذ هجم على رسول (٤) الخليفة فلم يهلوكي حق ركبته وصررت إلى الدار ، فدخلت - والله - الحجرة بعينها ، وإذا المتوكل في الموضع الذي كان فيه الواثق على السرير بعينه وإلى جانبه خريدة ، فلما رأى قال : وتحل ما ترى ما (٥) أنا فيه من هذه - منذ غدوة ! أطالبها أن تغنى (٦) فتاب ذلك ، فقلت لها : يا سبط الله الخالقين سيدك وسيدي وسيد البشر ! بخياته غنى فضررت (٧) والله ثم اندفعت تغنى :
مقيم بالجازة من قَنْوَنَا وأهلك بالأجifer والثاد (٨)
فلا تبعد فكل فتى سياقي عليه الموت يطرق أو يقادى
ثم ضربت بالعود الأرض ورمي نفسها عن السرير ، ومررت تعدو
وهي تصيح واسيداه ، فقال لي : وتحل ما هذا قلت : لا أدرى
والله - ياسيدى ، قال : ما ترى ؟ قلت أرى (٩) أن تخضر هذه ومعها

(١) في المصدر السابق : درهم

(٢) في الأعلى ج ٤ ص ١١٧ (ط . دار الكتب) : مما

(٣) ساقطة من المخطوطة والتصويب عن المصدر السابق ص ١١٨

(٤) في ف . ك : رسول

(٥) في الأعلى ج ٤ ص ١١٨ (ط . دار الكتب) .

(٦) في المصدر السابق . تغنى

(٧) في المصدر السابق : عرفت وهو تغريب

(٨) في المصدر السابق : فاللاد

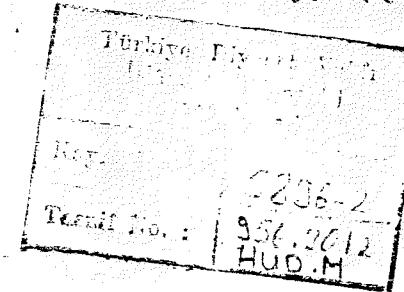
(٩) في الأعلى (ج ٤ ص ١١٨ ط . دار الكتب) (وطبعة السادس ج ٣ ص ١٧٨) : أرى أن

الصرف ونحصر ..

محاضرات

تاريخ الأمم الإسلامية

(الدولة العباسية)



تألیف المترجم
الشيخ محمد الخضراء بک
المفتض بوزارة المعارف
ومنسق الأئمۃ بالبلدان الصغریة

Muhammad ed bellah, Lafer b. Muhi.

254-270

دار المعرفة
بیروت - لبنان

سنة ٨٤٧ واستمر خليفة إلى أن قتل ليلة الخميس رابع شوال سنة ٢٤٧ (١١ ديسمبر سنة ٨٦١) وكانت مدته ١٤ سنة وستة أشهر وعشرين يوماً وكانت سنه إذ قتل ٤١ سنة . وكان يعاصره في بلاد الأندلس عبد الرحمن بن الحكم (٢٠٦ - ٢٣٨) ثم ابنه محمد (٢٣٨ - ٢٨٣) .
ويعاصره في بلاد المغرب من الأدارسة محمد بن علي بن إدريس الثاني (٢٢١ - ٢٤٢) ثم يحيى بن محمد (٢٣٤ - ٢٤٢) .
ويعاصره في أفريقيا من الأغالبة محمد بن الأغلب بن إبراهيم (٢٣٦ - ٢٤٢) .
ثم أحمد بن محمد بن الأغلب (٢٤٢ - ٢٤٩) .
ويعاصره في بلاد البنين من الدولة الزيدية محمد بن عبد الله بن زياد (٢٠٤ - ٢٤٥) ثم إبراهيم بن محمد (٢٤٥ - ٢٨٩) .
ويعاصره في خراسان من آل طاهر محمد بن طاهر بن عبد الله بن طاهر (٢٣٠ - ٢٤٨) .
ويعاصره من ملوك الروم بالقسطنطينية ميخائيل الثالث الملقب بالسيكير ويعاصره في فرنسا شارل الأصلع (٨٤٠ - ٨٧٧) .

ونداء الدولة :

كان الوزير الأول لأول عهد المتكفل هو محمد بن عبد الملك الزيارات الذي كان وزيراً لأنخيه وأبيه إلا أن المتكفل كان منحرفاً عنه لما كان يفعله معه في حياة أخيه من قبح المقابلة وعدم الرعاية وزاد على ذلك أنه أشار بتولية محمد بن الواثق فكان شهوة الانتقام مستكنة منه ففي سابع صفر سنة ٢٣٣ أمر فقضى عليه وصادر جميع ماله من عقار ومنقول وكذلك ضياع أول بيته حيث كانت . أما مالاته من المكروره في نفسه فهو أعظم من أن يسطر ولم يزل ذلك ذأبهم معه حتى مات تحت العذاب . إلى هذا الحد وصل ضعف الوزير عند هؤلاء القوم - الرجل لم يكن على وفاق مع الخليفة قبل أن يتولى فأشد ما يكون من عقوبته لا يستعان به في عمل - الرجل خان فيما عهد إليه من الأمانات فأقصى عقوبته أن يصادر في أمواله - الرجل قتل نفساً يلعن حتى فأقصى عقوبته أن يقتل فلم هذا التعذيب الذي سطره المؤرخون

وفاة الواثق :

أُصيب الواثق بعلة الاستئناف وكانت سبب وفاته في ٦ ذي الحجة ٢٣٢ وسنه ٣٦ سنة وبتوته مضى على الدولة العباسية قرن كامل . ولم يعهد الواثق لأحد من بعده بالخلافة فخلافته من بعده بدأ شكل جديد لم تكن له سابقة في الدولة العباسية وقد ختم هذا الترتون بانتهاء الخلفاء العسكريين الذين كانوا يتودون الجيوش بأنفسهم وينحوضون عمارات الموت ولا يستسلمون لداعي الترف المضني .

١٠ - المتكفل

هو جعفر المتكفل على الله بن المعتصم بن الرشيد وأمه أم ولد خوارزمية يقال لها شجاع . ولد في شوال سنة ٢٠٦ بضم الصبح ولم يكن بالمرضى عنه في حياة أخيه حتى كان الواثق قد وكل به رجلين هما عمر بن فرج الرنجبي ومحمد بن العلاء الخادم فكانا يحفظانه ويكتبان بأخباره في كل وقت وقد جر عليه ذلك انحراف الوزير محمد بن عبد الملك الزيارات فكان لا يلقاه لقاء حسناً وكانت صيakah وزقه لا تختم له إلا بعناء حتى أن عمر بن فرج أخذ منه الصك مرة هرمي به في صحن المسجد الذي كان عمر يحس فيه وكان الذي يصلح من شأنه عند الواثق أحد بن أبي دؤاد .

ولما توفي الواثق لم يكن عهد إلى أحد اجتمع كبراء الدولة : بن أبي دؤاد الشاضي ومحمديه بن عبد الملك الوزير وعمر بن فرج وأحمد بن خالد الكاتبان وإيتاخ ووصيف من قواد الأتراك وانتظروا في حين يولونه الخلافة فأشار محمد بن عبد الملك بمحمده بن الواثق وكاد الأمر يتم له إلا أنهم لما جاءوا به وأليسوا دراعة سوداء وقلنسوة رخصانية قال لهم وصيف أما تتقون الله تولون مثل هذا الخلافة وهو لا تجوز معه الصلاة ثم أشار ابن أبي دؤاد بجعفر بن المعتصم فاتفق رأيه عليه وأحضروه فأليسه أحمد بن أبي دؤاد الطويلة وعممه وقبله بين عينيه وقال السلام عليك يا أمير المؤمنين وبايده الحاضرون ولقب بالمتكفل على الله ثم بایعته العامة وتم ذلك كله في اليوم الذي توفي فيه الواثق وهو ٢٤ ذي الحجة سنة ٢٣٢ (١١) أغسطس

تاریخ المیة عقوبی

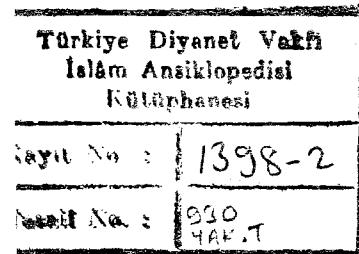
الحادي
وخته ۱۴۷۸ھ

وهو تاریخ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ وَهْبٍ
ابن واضح الكاتب العباسی المعروف باليعقوبی

تاریخ وخته ۱۴۷۸ھ

المجلد الثاني

MÜTEVİKKİL - ALELLAH CF
b. MU



دارصادر بیروت

من أهل البلدان ، ومن أخذ في خلافة الواثق ، فخلالهم جميعاً ، وكساهم ،
وكتب إلى الأفاق كتبأ ينهى عن الماظنة والجدل فأمسك الناس .

وسخط على عمر بن فرج الرختجي وعلى أخيه محمد ، وكان محمد بن فرج
عامل مصر إذ ذاك ، فوجه كتاباً في حمله ، وقبضت أموالهما ، وكان ذلك في
سنة ۲۳۳ ، وكان عمر محبوساً ببغداد ومحمد محبوساً بسر من رأى فأقاما سنتين .
واعتلّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي دُؤَادَ مِنْ فَالْجَ، فولى التوكّل ابنه محمدًا ، المعروف
بأبي الوليد ، مكانه ، وفي ذلك الوقت قال أبو العيناء : قد حبس لأته
بطل لسانه ، فكان لا يتكلّم .

وسخط التوكّل على الفضل بن مروان ، وقبض ضياعه وأمواله ، ونفاه ،
ثم رضي عنه فرده .

وسخط على أَحْمَدَ بْنَ خَالِدَ ، المعروف بأبي الوزير ، فاستصفى أمواله في
سنة ۲۳۴ ، ثم رضي عنه .

ولما سخط التوكّل على الكتاب قال لاسحاق بن ابراهيم : انظر لي رجلاً
أحدهما لديوان الخراج والآخر لديوان الضياع ، فقال : هما عندي ! يحيى بن
خاقان ، وموسى بن عبد الملك بن هشام ، وكان يحيى محبوساً قبل اسحاق بأموال
كان يطلب بها من ولاته فارس ، وموسى محبوس أيضاً ، فأحضرهما ، فولى
يحيى بن خاقان ديوان الخراج ، وموسى ديوان الضياع وأمر التوكّل أن يسلّم
على ابنه محمد بالأمرة ، ويدعى له على المنابر ، فكتب بذلك إلى الأفاق ، وذلك
في ذي القعدة سنة ۲۳۴ .

واستأند إيتاخ التركي في الحجّ في هذه السنة ، فأذن له ، فخرج في أحسن
زي ، واتصل بالتوكّل انه كان على إيقاع الحيلة به ، فلما لم يمكنه ذلك طلب
الحجّ ، فكتب إلى جعفر بن دينار ، المعروف بالحیاط ، وكان عامل اليمن ،
بالصیر إلى مکة ، وأن يأخذ إيتاخ بتعجیل الانصراف ، فلما صار إلى مکة

١ بياض في الأصل .

أیام جعفر التوکل

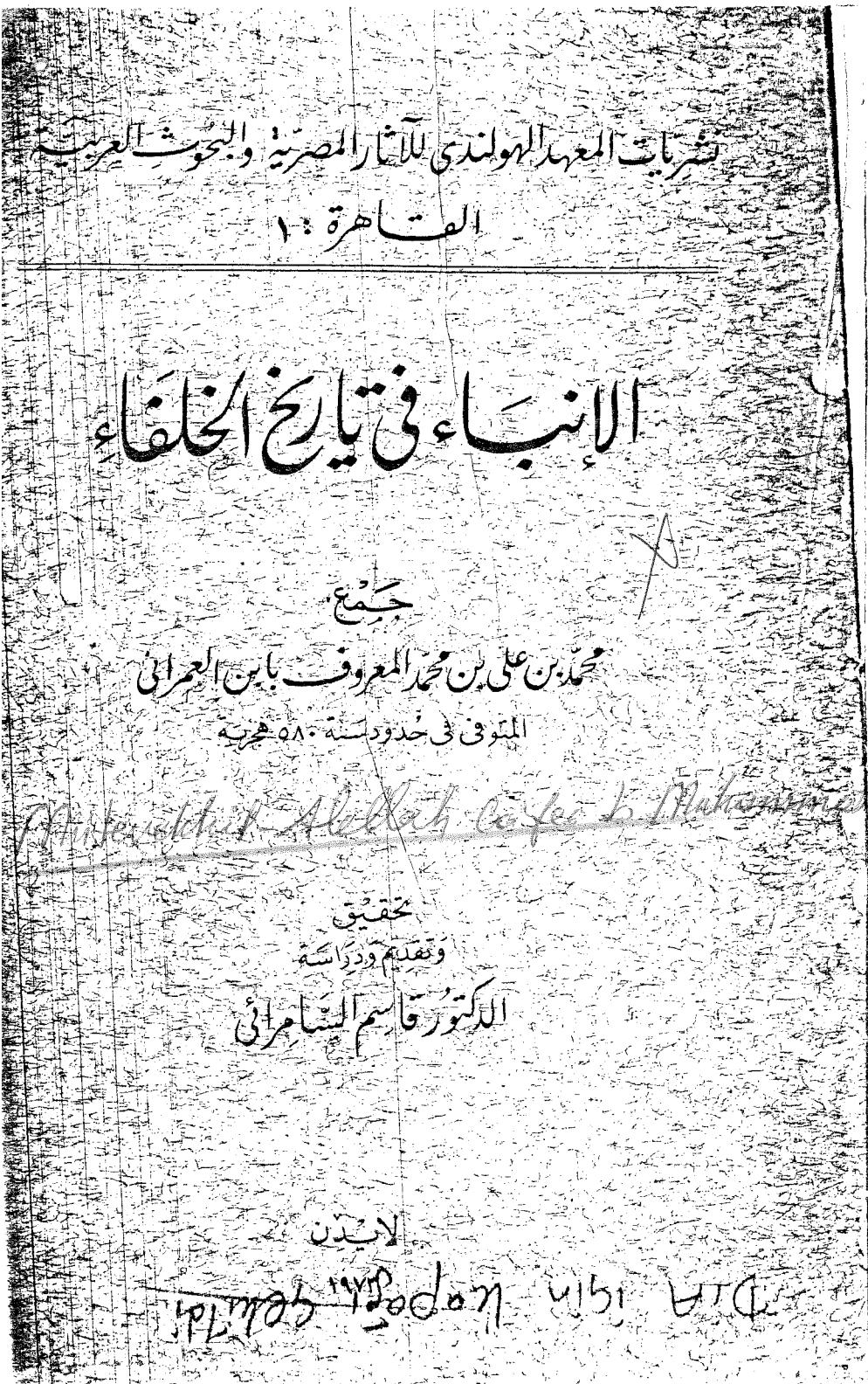
وبويع جعفر بن المعتصم ، وأمه أم ولد يقال لها شجاع ، يوم الأربعاء لست
بقين من ذي الحجة سنة ۲۳۲ ، وكان أول من بايعه سينا التركى ، المعروف
بالدمشقى ، ووصيف التركى ، وركب إلى دار العامة من ساعته وأمر بإعطاء
الجندي ثمانية أشهر ، وسلم عليه أولاد سبعة خلفاء مجتمعين : منصور بن المهدى ،
والعباس بن المادى ، وأحمد بن الرشيد ، وعبد الله بن الأمين ، وموسى بن
المأمون وإنوته ، وأبو أحمد بن المعتصم وإنوته ، ومحمد بن الواثق ، وأقر
الأمور على ما كانت عليه أربعين صباحاً ، ثم سخط على محمد بن عبد الملك
وأصطفى أمواله وعدّه حتى مات ، وكان يعتد عليه بأمور كثيرة .

وكان محمد رجلاً شديد القسوة ، قليل الرحمة ، جباراً للناس ، كثير
الاستخفاف بهم ، لا يُعرف له إحسان إلى أحد ، ولا معروف عنده ، وكان
يقول : الحياة خنث ، والرحمة ضعف ، والسخاء حمق . فلما نُكِبَ لم ير
إلا شامت به وفرح بنكتبه .

وكتب التوكّل إلى عليّ بن محمد بن عليّ الرضى بن موسى بن جعفر بن
محمد في الشخص من المدينة ، وكان عبد الله بن محمد بن داود الماشي قد كتب
يذكر أن قوماً يقولون إنه الإمام ، فشخص عن المدينة ، وشخص يحيى
ابن هرثمة معه حتى صار إلى بغداد ، فلما كان بموضع يقال له الياسيرية
نزل هناك ، وركب اسحاق بن ابراهيم لتلقیه ، فرأى تشوق الناس إليه
واجتمعهم لرؤيته ، فاقام إلى الليل ، ودخل به في الليل ، فأقام ببغداد بعض
تلك الليلة ، ثم نفذ إلى سرّ من رأى .

ونهى التوكّل الناس عن الكلام في القرآن ، وأطلق من كان في السجون

أمير المؤمنين الموكِل على الله



هو أبوالفضل، جعفر بن المقتصم بِاللهِ. وكان الواشق عند موته منحرفاً عنه؛ مانص عليه ولا على غيره. وحين توفى الواشق تولى تفويض عينيه وتوجيهه نحو القبلة القاضي أحمد بن أبي دؤاد. وخرج من عنده إلى دار العامة فوجد الوزير محمد بن عبد الملك الزيات قد [٤٨ ب] نفذ أيتاً بالطباخ لإحضار محمد بن الواشق وجاء به وبالبسه ^{هـ} السواد ومنطقه فأنسكر ذلك ابن أبي دؤاد وقال: لو كان أبوه يعلم أنه يصلح للأمر لمهد إليه. ونقد هو فأحضر جعفر بن المقتصم فشق ذلك على ابن الزيات لما كان في نفس جعفر منه، ولما كان يعامله به في حياة الواشق فإن ابن الزيات حلق شعر جعفر وضرب به وجهه وقطع أرزاقه وألزمها بيته. فشق عليه مبaitته بعد إساعته إليه وخاف منه على نفسه وقال لابن أبي دؤاد: نشدتك الله في أمر الرعية أن تولى عليها مثل جعفر. ^{١٠}
 فقال له ابن أبي دؤاد: أنا ما أعرف فيه ما تعرف لأنني ما أستأذت إليه ، وإن يكن قليل الخبرة بالأمور فالخلافة تهذبه وليس في الجماعة أكبر سنًا منه . وحين حضر جعفر قام ابن أبي دؤاد والبسه السواد ومنطقه بيده ووضع الرصاصية ^(٢٧٤) على رأسه وعممه عليها وأخذ بيده وأقعده على السرير وتقديم قبّل بين عينيه وقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، فرد السلام عليه وشكراً وأنثى عليه . ^{١٥}
 وأمر ابن أبي دؤاد الحجّاب بالإذن للناس فدخلوا على طبقاتهم للمبaitة وأمر ابن أبي دؤاد بأن يكتب بيته إلى الآفاق فقال ابن الزيات : السمة ت تكون ماذا؟ فأخذ ابن أبي دؤاد رقمة وكتب فيها ألقاباً تصلح للخلافة وسلمها من بيده إلى يد جعفر فاختار منها الموكِل على الله ^(٢٧٥).

وحكي ابن الزيات قال : أخرج من خفته دواة [١٤٩] نظيفة وكتب إلى الآفاق ^{٢٠}
 كتبًا كانت تزيد على مائة يذكرة بيضة الموكِل وهي في معنى واحد ليس فيها لفظة تشبه الأخرى ، وكتبتها وهو قائم على قدمه .
 وبایع الموكِل في ذلك اليوم سبعة من أولاد الخلفاء وهم : محمد بن الواشق وأحمد

المجلة العربية للعلوم الإنسانية

تصدر عن جامعة الكويت

شتمة ١٩٨٢

المجلد الثاني

المجلد الخامس

رئيس التحرير
د. عبد الله العتيبي
مدير التحرير
عبدالعزيز السيد احمد
محظوظ بركات

مجلس الإدارة

د. عبد الله يوسف الغافم (الرئيس)
د. شفيق الشطي
د. سليمان الشطي
د. عبد الله المتبوع
د. طارق فخر الدين
د. عبد الملاك التميمي
د. فاطمة العبدالرازق
د. محمد عثمان نجاشي

هيئة التحرير

د. طارق عبد الله فؤاد الدين
د. سليمان الشطي
د. عبد الملاك التميمي
محترف المقالات توجة باسم رئيس التحرير: صب ٦٥٨٥ (المكتبة) الكويت. الشوغيت ٨٣٦٣٩ - ٨٥٤٥٣ - ٨٧٦٨٩

ISLAM TARİHİ SANAT
VOLUME 1982 NUMBER 2
"... HİTAPLAR "

المجلة العربية للعلوم الإنسانية - العدد الخامس - المجلد الثاني - ص ص (٤٣ - ٩٦)

مُؤدبُو الخلفاء في العصر العباسي الأول
١٢٦٠ هـ - ١٢٦١ هـ - ١٢٦٢ هـ

محمد عيسى صالحية
أستاذ مساعد بقسم التاريخ - جامعة الكويت

- ملخص -

إن البحث الثاني من سلسلة الابحاث التي نعمت الاستمرار فيها ، وكنا قد نشرنا سابقاً ، مُؤدبُو الخلفاء في العصر الأموي ، في العدد الثالث من هذه المجلة ، وسيلحوظ القارئ ، أننا عقدنا مقارنة بين طرائق التأديب في العصر الأموي ، وتلك التي اتبعت في العصر العباسي الأول ، وحاولنا في هذا البحث قدر جهدنا أن توفر نماذج ثلاث أقتديت في عملية التأديب ، منهاج الرسول (ص) ، وتراثية شيخ القبائل ، ومنهاج تربية أولاد الملوك الحسينيين ببلاد العرب ، وبين البحث أيضاً مواد ومنهاج التأديب ، وركز على طرائق التأديب من تلقين واعادة واستقراء وترغيب وثواب وعقاب ، ومن ثم وسائل متابعة التأديب ، وكذا المكانة الاجتماعية للمؤدب عند الخلفاء بصفة خاصة ، وعند الناس بصفة عامة ، وأخيراً ، فقد درس البحث أثر المؤذبين على الخلفاء ، وكيف انعكس هذا التأثير على سلوكهم السياسي والاجتماعي فيما بعد ، ولا سيما وان هذا العصر شهد ظهور العديد من التيارات الفكرية ، واهماها :

- تيار الزندقة والشعرية
- مسألة خلق القرآن الكريم
- الحركة العلمية ورعايتها

- طبيعة الحياة الاجتماعية والاقتصادية

وقد حاول البحث أن يبين تأثير المؤذبين في التيارين الأول والثاني ، أما الثالث والرابع ، فلا بد من إفاد بحث خاص بهما لشمولهما وتشعب مoadتها العلمية والأدبية .

المجلة العربية للعلوم الإنسانية

فنلية محكمة ، تتمم البحوث الأصلية والدراسات الميدانية التطبيقية
في ساشرفوع العلوم الإنسانية والاجتماعية باللغتين العربية والإنجليزية
تصدر عن جامعة الكويت

تنس المجلة باليابس الآتية:
* المويات النظرية والتطبيقية - الأداب والأداب المقارنة - الدراسات الفلسفية - الدراسات
السمية - الدراسات الاجتماعية المتصلة بالعلوم الإنسانية - الدراسات التاريخية - الدراسات
الجمالية - الدراسات التربوية - الدراسات حول الفنون (الموسيقى - التراث الشعبي - المرح -
الفنون التشكيلية - التحت ... الخ) - الدراسات الآثرية (الأركيولوجية).

* تضم المجلة معاييرها من خلال نشر:
البحوث والدراسات - مراجعات الكتب - التقارير العلمية - المنشآت المكررة.

مواعيد

ضدور المجلة: كانون ثاني - نisan - تموز - تشرين أول.

* تنشر المجلة ملخصات للبحوث العربية باللغة الإنجليزية، وملخصات باللغة الإنجليزية
الأخيرة.

الموزع في الكويت والوطن العربي: مكتبة الكويت المتحدة ص.ب: (٦٥٨٨) تليفون
(٤٢٨٢٠)

الاشتراكات السنوية:

للأفراد : دينار في الكويت - ١٥ دولاراً في الخارج
للسادة والطلاب : دينار في الكويت - ١٠ دولارات في الخارج

للمؤسسات : ١٠ دنانير في الكويت - ٤٠ دولاراً في الخارج

من المدد : الكويت ٤٠ فلس - البحرين ٤٠ فلس - قطر ٥ ريالات - الإمارات ٥
درام - السعودية ٥ ريالات - عمان نصف ريال - اليمن الشمالي ٤
ريالات - اليمن الجنوبي ٢٥ فلس - العراق ٤٠ فلس - ج.م.ع. ٢٥
قرشاً - لبنان ٥ ليرات - الأردن ٣٠ فلس - سوريا ٥ ليرات - السودان
٣٠ مليون - ليبيا ٤٠ قرشاً - الجزائر ٥ دنانير - تونس ٤٠ مليون
المغرب ٥ دراهم.

عط الرفيع تحت نهادها وفي فمه الورود
يا « شهرزاد » في البحر
أروي حكاياتها لروحى . الوداع
فانا سارحل . أصدقائي والشارع
في الشاطئ الثاني . سارحل فالوداع

إن صورة الوهم تطفىء فتشده شدا إلى داخله ، وهو هنا كما نلاحظ بحار يجدبه ما يجدبه
البحار حين ينادي فانوس من بعيد ، وال VANOS الذي يومي له هنا عيناها اللتان تبركان .
ويشتت الموى فإذا الحال واقع يكاد يلمسه ، قفت قليلاً عند هذا التصوير البديع المؤثر « أكاد
المس من هو عرق الضفيرة » فالوهم الباقى يجدبه جذبة سحر قوية .

وتترى بعد ذلك الصور آخرة بزمام بعضها ، فالرؤبة المادية تنفذ إلى الأدق فالأدقة ،
والشاعر يقلتنا ، بل يجعلنا نرى بعين البحار حين ينادي القرط وينفذ إلى كحل العيون ، بل
لأنرى فقط ولكننا أيضاً نحس ونستنشق معه الرائحة والدخان (ياطيب مبخرة يغازلني
الدخان) ، وإذا كانت نقترب هنا من رائحة الأشياء فإن هذا مقدمة لرائحة الإنسان « ثوبى من
روائحها يضوئ » .

وتصل النسوة إلى قمتها حينها يبرز الانسان ، إنسانه الخاص ، من بين الدقات التي راح
يسجلها .

وهنا يستحضر « شهرزاد » ، وهي ليست شهرزاد الف ليلة ، حيث متعدة الجسد ،
ولكنها شهرزاد الروح والأمل . ويتصاعد بنا إلى القمة ، إلى الذروة التي لا يبعدها ذرورة ،
في يومي بالوداع ، والرحلة ، فهذا العالم الذي يشتري افراحه ويعتصر دمه لأمكان له فيه ،
لذلك يأتي الوداع الأخير ، راحلا إلى حيث لا عودة ، إلى الشاطئ الثاني ، رحلة في بحار
التيه والفناء ...

...

الهوامش:

١- الغازى . محمد . المذكرة الثانية . النور من الداخل . الكويت . نوفمبر سنة ١٩٦٦ . ص ١٣٣ .

٢-

المذكرة الخامسة . المرجع السابق . ص ١٥٥ - ١٦١ .

٣- المقلة : سكين خاصة بفتحها المحار . أما المحار فمقدره مخاره وهي عارة عن صدفين مطبقيتين على
بعضها وفي داخلهما يتكون اللؤلؤ . (انظر : محمد سعيدان . الموسوعة الكويتية المختصرة . مادة
محار . ط ١ . الكويت . سنة ١٩٧٠) .

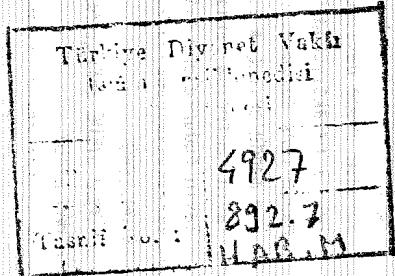
...

- ٤٢ -

الدكتور جبرائيل شيليمان جببور
أستاذ شرف في الدائرة العربية في الجامعة الأمريكية في بيروت

Murshid Cafer b. Muhammad
(135-137)

A circular arrangement of stylized Arabic calligraphy, likely a form of Kufic or Naskhi script, featuring flowing, expressive lines and decorative flourishes. The text is repeated multiple times around the circle.



منشورات دار الأفان الجديدة بيروت

المتوكل (٨٤٧ - ٢٣٢ - ٢٤٧ م)

وجاء بعد الواثق الم توكل ، وهو أخوه ، واسمـه جعفر ، وكنيـته أبو الفضل وبـه يزعم بعض المؤرخـين بدأ عـصر الانحطاط وكان قد مضـى على الخـالقة العـباسـية مـئة ستـة هـجرـية تـاماً وكان الـبحـري شـاعـره . وقصـيدة الـبحـري في وصف البرـكة الـتي بـناها المـتوـكـل مشـهـورـة ، يـتـداوـلـها الطـلـابـ في أكثر مـدارـس العـلـامـ العـربـيـ ، ومـطـلـعـها :

ميلوا إلى الدار من ليلي نحيها نعم ونسألاًها عن بعض أهلها
قالوا لو كان المتوكل منهمكاً في اللذات والشراب ، وكان له فيما زعموا
ربعة آلاف سريرٍ . وكان شغوفاً بأم ولده المعتز لا يصبر عنها ، فوافت
ه يوماً وقد كتبت على خلديها بالغالية جعفرأ ، فتأملتها وأنشأ يقول :

وكاتبة بالسلك في الخدّاجعفرا ينفي مخطوطة الملك من حيث أثرا
لئن أودعَ سطراً من الملك خدّها لقد أودعَ قلبي من الحبّ أسطراً^(١)

وروى جعفر ابن عبد الواحد الماشمي ، قال : دخلت على المتوكل لما توفيت أمه ، فقال : يا جعفر ، ربما قلت البيت الواحد فإذا جاوزته خلطت ، وقد قلت :

فأجازه بعض من حضر المجالس بقوله :
تذكّرتُ لما فرقَ الدهرُ بينّي فجزيتُ نفسي بالنبيِّ محمدٍ

وَقُلْتُ لَا إِنَّ النَّاَيَا سَيِّلُنَا فَمَنْ لَمْ يَمْتَنِ في دِيْوَهِ مَاتَ فِي غَدٍ (٢)

(١) تاريخ الخلفاء . ٣٥٠
 (٢) تاريخ الخلفاء . ٣٥٢

(١) تاريخ الخلفاء . ٣٥٠
 (٢) تاريخ الخلفاء . ٣٥٢

غُرّ بما تجنيه **الحافظة** لا يعرف الانجاز للوعاد
مولى تشكيّ الظلمَ من عبده فأنصفوا المولى من العبد (١)

قال الراوي : فأجمع صحبه أنه ليس لأحد من الخلفاء مثل هذه الآيات ، وحدث عبد الله ابن المعتز ، وهو كما سرى من الملوك الشعراء ، برغم أن ملكه لم يدم طويلاً قال : أنشدني بعض أهلينا للواشق ، وكان يهوى خادمين هـ لهذا يوم يخدمه فيه ، وهذا يوم يخدمه فيه :

فمن رأى رُوحًاً بجسمين
فالقلبُ مشغولٌ بشجوبين^(٢)

وقد مدحه علي ابن الجهم وقال فيه :

وَتَقَاتَ بِالْمَلِكِ الْوَاثِقِ بِاللَّهِ النُّفُوسُ
مَلِكُ يَشْتَهِي بِهِ الْمَالُ وَلَا يَشْتَهِي الْجَلِيلِ
أَسْدٌ تَضَبَّحُكُ عَنْ شَدَّادِهِ الْخَرْبُ الْعَبُوسُ
أَنْسٌ السَّيِّفُ بِهِ وَاسْتَوْحَشَ الظَّالِقُ التَّفَيِّسُ
يَابِي الْعَبَاسٍ يَابِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ تَرُوْسُوا (٣)

ومات الراش بسر من رأى — البلد التي بناها أبوه وما احتضر جعل

يردد هذين البيتين :
 الموتُ فيه جَمِيعُ الْخَلْقِ مُشَرِّكٌ لَا سُوقَةَ مِنْهُمْ يَبْقَى وَلَا مَلِكٌ
 مَا فِي أَعْمَالِهِ قَلِيلٌ وَلَسْتُ بِغَنِيمَةٍ عَنِ الْأَكْلَاكِ مَامِلِكَكَ (٤)

(١) قرار من المخلصاء ٤٤٣

(٢) تاريخ الخلفاء .

(٢) تاريخ المخلفاء ٤٤

(٤) تاریخ المخلوقات ٣٤٤ و سیاه الحیوان ١ : ١٢١ وفيه . فی متابرهم بدل فی تفارقهم وعن الملائک بدل عن الاملاک .

■ المتوكل على الله (جعفر بن محمد) ■

(٢٤٧ - ٨٢١ / ٥٨٦)

أبو الفضل جعفر المتوكل على الله ابن محمد المعتصم بالله بن هارون الرشيد، ولد ببغداد، أمه أم ولد يقال لها شجاع، بويع بالخلافة بعد وفاة أخيه الواثق سنة ٢٣٢ هـ / ٨٤٦ م، وكان أول من بايده سينا التركي المعروف بالدمشقى ووصيف التركى، ثم توجه المتوكل إلى دار العامة وأمر بإعطاء الجندي رزق شمانية أشهر.

بدأت سيطرة الأتراك على شؤون الخلافة في العاصمة وإدارة الولايات في عهد المتوكل، مع أن المعتصم هو الذي جعل الأتراك دعامتها أيام خلافته، ويعود ذلك إلى أن الخليفة الواثق توفي من دون أن يعيده بالخلافة لأحد من بعده، مما فسح المجال للأتراك لأن ينهضوا بالأمر، فاختاروا جعفر بن المعتصم خليفة، وعندما عمل المتوكل على قتل كبارهم ايتاً للتخلص من سيطرتهم وتسلطه اكتسب حقد الأتراك عليه لأنهم خشوا أن يكون مصيرهم كمصير إياهم، فتأمروا عليه، وشعر المتوكل بما يكتنه له هؤلاء فحاول التخلص منهم بالتوجه إلى الشام، لعله يجد فيها من العنصر التركي، فكتب إلى أحمد بن محمد بن مدبر يأمره باتخاذ القصور وإعداد المنازل وكتب في إصلاح الطرق، وسار من سر من رأى (سامراء) في ذي القعدة سنة ٢٤٣ هـ وتزول بدمشق في صفر سنة ٢٤٤ هـ، ولكن إقامته لم تطل فقد ثار عليه الأتراك، ولم يسلم من شغب جند الشام عليه مطالبين بأعطياتهم، فاضطرب إلى الخودة، ولكنه انتقل إلى موضع يقال له الماحزة على بعد ٣ فراسخ من سر

فيسعى بالوسائل حتى يستقر فيه».

وفي سنة ٢٤١ هـ / ٨٥٥ م أرسى المتوكل شقيقاً الخادم لقيادة الأسرى المسلمين، وطلب من قاضي القضاة جعفر بن عبد الواحد أن يحضر القداء الذي وقع على نهر اللامس (واللامس قرية على شط بحر الروم من ناحية تخر طرسوس كان فيه القداء بين المسلمين والروم الذين يقدمون في النهر فيكونون في سفنهم وأسلامون في البر) فكان أسرى المسلمين من الرجال ٧٨٦ رجلاً ومن النساء ١٢٥ امرأة.

يصف المسعودي أيام المتوكل بأنها كانت في حسنها ونضارتها ورفاهية العيش بها وحمد الخاص والعاص لها ورضاه عنها أيام سراء لا ضراء وأنه لم تكن النفقات في عصر من العصور ولا وقت من الأوقات مثلها في أيام المتوكل، ويقال إنه أتفق على الهارونى والجوسوق الجعفرى مائة مليون درهم، هذا مع كثرة الموالى والجندي والشاكيرية ودور العطاء وجليل ما يقبضونه في كل شهر من الجوائز والهبات، ومع هذا يقال إنه مات وفي بيته الأموال أربعة ملايين من الدنانير وبسبعين ملايين من الدرهم.

وما قتل المتوكل رثته الشعراء، فمن رثاء علي بن الجهم قوله في قصيدة: عبيد أمير المؤمنين قتلته وأعظم آفات الملوك عبيدها بنى هاشم صبراً بكل مصيبة سبلى على وجه الزمان جديدها وفيه يقول يزيد بن محمد الماهبى من قصيدة طويلة: جاءت منيته والعين هاجعة هلا أنته المنايا والقنا قصد

من رأى، وبين هناك مدينة عرفت باسم متوكلة أو لجعفرية، ونقل الكتاب فيها قصراً لم يسم بمثله سنة ٢٤٦ هـ، وفي شوال سنة ٢٤٧ هـ قتل المتوكل؛ لأنَّه كان قد جفا ابنه ووثي عهده محمداً المنتصر، فأغارى الأتراك المنتصر به، ودبوا الوثوب عليه، ودخل عليه جماعة من الأتراك منهم بغا الصغير وأوتامش صاحب المنتصر وغيرهم، وكان في مجلس خلوة فقتلوه بأسيافهم وقتلوا معه الفتاح بن خاقان الذي كان مولاً وأقربهم إليه وأكثرهم تقدماً عنده، وكان له نصيب من العلم ومنزلة من الأدب.

كان أول ما فعله المتوكل بعد استخلافه تهيه الناس عن الكلام في القرآن، وترك المباحثة والجدل، وإطلاق من كان في السجون من أهل البلدان، ومن سُجن في خلافة الواثق، سرحهم جميعاً وكساهم.

وفي عهد المتوكل ظهرت القوات البحرية أول مرة بشكلها المنظم في مصر، نتيجة لنزول الروم بدمياط سنة ٢٣٨ هـ / ٨٥٢ م إذ يذكر المقريزي: «أنه وقع الاهتمام منذ ذلك الوقت (أي نزول الروم بدمياط) بأمر الأسطول، وأنشئت الشوانى، وجعلت الأزرق لغزارة البحر كما هي لغزارة البر، وانتدب الأمراء له الرماة، فاجتهد الناس بمصر في تعليم أولادهم الرماية وجمع أنواع المخارقة وانتخب له القواد العارفون بمحاربة العدو»، ويضيف المقريзи فيقول: «إنه كان لخدمة الأسطول حرمة ومكانة، ولكل واحد من الناس رغبة أن يعده من جملتهم

c.14 (S.2) S. 172-173, 1966 (KARACHI)

SOME ASPECTS OF REVENUE ADMINISTRATION
UNDER THE EARLY ABBASIDS WITH REFERENCE
TO AL-MUTAWAKKIL

DR. M. SHAMSUDDIN MIA.

The principal central revenue departments under al-Mutawakkil, according to Ya'qūbī, were *Dīwān al-Kharāj*, *Dīwān al-Diyā* and *Dīwān al-Ṣadaqah*. The associate departments were *Bayt al-Māl* (*Khazā'in al-Āmmah* and *Khazā'in al-Khaṣṣah*) and the *Dīwān al-Zimmam*.¹ The departments can be traced to have been the same in composition and functions from the days of al-Manṣūr and al-Mahdī.²

The affairs of *Muṣādarīn* were conducted by one *Tatabbu'* *'alā al-'Ummāl* under al-Mutawakkil,³ and it was too early for the time of al-Mahdī to have a *Dīwān al-Muṣādarīn* as supposed by Professor Duri.⁴

The *Dīwān al-Jund wa al-Shakiriyah* and the *Dīwān al-Mawālli wa al-Ghilmān* of al-Mutawakkil were indirectly associated with revenue affairs.⁵

Al-Mutawakkil used to exert a tremendous personal role in all revenue affairs. Revenue orders to the provinces, even matters of detail, went by the name of the Caliph.⁶

1 *Buldān*, II, 35, 42.

2 *Buldān*, II, 15; *Tab.*, III, 522; *Jahshiyārī*, 166 cf. Sourdel: *Le Vizirat*, II, 590-95; Mez: *Renaissance* 76, 77; Levy: *Soc. Struct.*, 325-7; "Bayt al-Māl", "Dīwān", "Dariba" in El2, s.v.; Duri: *Nuzūm*, 198-207.

3 *Tab.*, III, 1440-47.

4 *Nuzūm*, 199; cf. *Isl. Tax.*, 161-63; Hitti: *History of the Arabs*, 319.

5 Ya'qūbī, II, 596.

6 Grohmann: *AEAP*, 158-67 cf. N. Abbot; *Ar. Pap.* of the.....al-Mutawakkil, *ZDMG*, 1938, 122.

Revenue units were not necessarily demarcated according to provincial boundaries. Sometimes several provinces were grouped together to form the revenue area of a particular officer. Revenue boundaries constantly shifted according to political or administrative exigencies. Revenue officials were generally called '*Āmils* or *Šāhib al-Kharāj*. A *Khāzin* and a *Jihbidh* remained in the revenue staff for *Khurāsān*.¹

Some Revenue Balance-Sheets.—The revenue balance-sheet by *Jahshiyārī* is applicable to the reign of Hārūn al-Rashīd. That by Ibn *Khaldūn* is only an incorrect adaptation from *Jahshiyārī* and wrongly ascribed to the reign of al-Māmūn. Ibn Ḥāmdūn's copy from *Jahshiyārī* speaks of Hārūn's reign and that from Qudāmah speaks of the time of al-Mutawakkil and al-Mu'taḍid respectively. Von Kremer's criticism on Ibn *Khaldūn*'s fallacy, is correct. Levy and Rosenthal also agree with Von Kremer on this point. Ibn *Khurdadhbih*'s balance-sheet roughly covers the reign of al-Mutawakkil.²

Revenue Calendar Reform.—Al-Mutawakkil made intercalation of the revenue calendar to the Solar from varying local calendars and lunar computation so as to bring opening of the revenue year at the end of the harvesting season and thereby alleviate distress of agriculturists and remove confusions. Taqīzādah's contention in this regard that the said reform was initiated in 245/859 is not tenable by the internal evidence. It happened in 242/856.³

Sources of Revenue under al-Mutawakkil.—Main sources of al-Mutawakkil's revenue are to be ascertained from Tax accounts of *Jahshiyārī*, Qudāmah, Ibn *Khurdadhbih*, Ibn Hawqal, *Istakhri*

1 Miah, M.S....al-Mutawakkil..., Thesis, London, 1963, 158-70.

2 Qudāmah, 237-51; Ibn Khurdadhbih, *BGA*, VI, passim; *Jahshiyārī* 281-88; Ibn Ḥāmdūn: *Tad̄hkīrah*, Constantinople MSS, fol. 186a-188a and 198a-205a cf. *Mugaddamah*, (Rosenthal); *Prolegomena*, I, 361-3; *Kult. des Orients*, I, 263, 356-9; *Über das Budget des Harun*, 12, 14; Levy: *Soc. Struct.*, 317-19 and *Sociology*, I, 343-7; Miah, *Ibid.*, 170-76.

3 Tab., III, 1435; *Khitāt*, II, 19-20, 39-43; *Chronology*, 36-8 cf. "Nauruz", El 1, s.v.; Taqīzādah, *BSOAS*, 1937-9, 908-10, Miah, *ibid.*, 210-18.

al-Mutawakkil - Allah, Cafer b. Muhammed

Arabic Papyri of the Reign of Ǧa'far al-Mutawakkil 'ala-llāh (A. H. 232-47/A. D. 847-61)¹⁾

By Nabia Abbott-Chicago

The following papyri, now in the Oriental Institute, University of Chicago, were secured a few years ago by Professor SPRENGLING from Professor MEHEMET AGA-OĞLU, who had purchased them from a dealer in Damascus. Their actual provenance is not known. They deal, however, with Syrian affairs, and it is probable that they were unearthed in Syria, in which case they would be among the very few papyri found outside of Egypt²⁾.

Historical Background

For the historical background of these documents we must go back to the month of Du-l-Hiġga of A. H. 235/A. D. 850, when the Caliph al-Mutawakkil 'alā-llāh, executed the act of succession which divided the empire among his three sons, Muḥammad, az-Zubair, and Ibrāhīm, whom he designated as al-Muntasir Billāh, al-Mu'tazz Billāh, and al-Mu'ayyad Billāh.

1) A preliminary report of these papyri was given before the American Oriental Society held at Cleveland, Ohio, April 1937.

2) Outside of a few fragments, the only papyri found in Palestine, are those recently discovered at 'Aağā' al-Hafir by the Colt Expedition of the British School of Archaeology in Jerusalem. Besides an interesting group of Greek documents of the time of Justin II, the find consists of five Greek-Arabic tax documents of 54-55/675-76, and of three Arabic letters and a number of fragments. I was able, through the courtesy of Professor Casper J. Kraemer Jr. of New York University, to see some photographs of these. To judge by the script, these belong in the first three centuries of the Hegra. For reports of the find, see *AJSL*, LII (April, 1936) p. 202; LIII (January, 1937) p. 106; *Bulletin of the American Schools of Oriental Research* No. 61 (February, 1936), pp. 24-25 and No. 62 (April, 1937) p. 33; *PEFQS* (1936) pp. 216-20.

N. ABBOTT, Arabic Papyri of the Reign of Ǧa'far al-Mutawakkil 89

respectively¹⁾. This act, while it provided first for the consecutive succession to the Caliphate of the three brothers in the order mentioned, also, in the interim, divided the empire among the three. To Muḥammad, the first in the line of succession, went the lion's share, while to Ibrāhīm, the last in the line of succession, went the least portion. According to some of our sources, he received only four of the six²⁾ Syrian provinces, namely; those of Damascus, Ḥims, Jordan, and Palestine³⁾, according to others, either Jordan or Ḥims was not included⁴⁾; and according to still others, his portion included, in addition to the three or four Syrian provinces, the territories of Adarbaiğān and Armenia⁵⁾.

Of the three heirs apparent, Muḥammad was the only one considered old enough to take any active part, which he later⁶⁾ did, in the affairs of the empire. Ibrāhīm was still a youth (who had not as yet reached puberty), while al-Zubair was a child under three⁷⁾. Al-Mutawakkil therefore appointed agents to look after their interests and territories. It is at this

1) For this act and for the text of the document see Tabari, *Annals* ed M. J. DE GOEJE, III, 1394-1402. Other accounts are to be found in Ya'qūbī Ibn al-Wādīh, *Historiae* ed. M. TH. HOUTSMA, II, 595; Ibn al-Atīr, *Chronicon* ed. C. J. TORNBERG, VII, 32-33; Ibn Taḡrī Birdī, *Annals* ed T. G. J. JUYNBOLL, I, 708; Ibn Ḥaldūn, *Kitāb al-'Ibar*, III, 275.

2) The other two were that of Qinnasrin and of al-'Awāsim to the north, which together with the Tuğūr or "frontier fortresses" of Syria (bordering on the Greek frontier), were held together, and included in Muḥammad's share, apparently for their strategic location.

3) Tabari, III, 1395-96, 1399.

4) Ibn al-Atīr, VII, 33 leaves the Jordan province out, and Ibn Taḡrī Birdī l. c. leaves that of Ḥims out.

5) Ya'qūbī l. c., and Ibn Taḡrī Birdī l. c.; on the other hand, Tabari, III, 1395 gives these to al-Mu'tazz.

6) JOSEPH KARABAČEK, *Papyrus Erzherzog Rainer, Führer durch die Ausstellung* (hereafter referred to as *PERF*) (Wien, 1894) No. 763, is an official notification by Muḥammad al-Muntasir to al-'Abbās, of the latter's appointment to the governorship of Egypt in 242/861.

7) Tabari, III, 1491, 1489; It is interesting to note that their minority at this time was used as a legal argument against the validity of the act. Muḥammad was only 13 since on his succession in 247/861 he was but 25, Tabari, III, 1471.

دائرۃ المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳.

احمد بن خصیب

۷۳

١٩٥٤: ابن عبدالبر، يوسف، الانقاء من فضائل ثلاثة الائمه الفقهاء، بيروت، دار الكتب العلمية؛ ابن فرضي، عبدالله، تاريخ العلماء والرواية للعلم بالاندلس، به كوشش عزت عطارة حسني، قاهره، ١٣٧٢هـ / ١٩٥٤م؛ ابن قدامة مقدسى، عبدالله، المعارف، به كوشش ثروت عكاشة، قاهره، ١٩٦٠م؛ ابن قيم، عبدالله، روضة الناظر، به كوشش سيف الدين كاتب، بيروت، ١٤٠١ق / ١٩٨١م؛ همو، المعنى، بيروت، عالم الكتب؛ ابن قيم جوزيه، محمد، اعلام المؤعدين، به كوشش طه عبدالله توفى سعد، بيروت، دار الجليل؛ ابن مذر، محمد، الاشتراط على من اذهب اهل العلم، به كوشش محمد نجيب سراج الدين، قطر، ١٤٠٦ق / ١٩٨٦م؛ ابن نديم، الهرست، ابن نقطه، محمد، التقى، حيدر آباد دكن، ١٤٠٣ق / ١٩٨٤م-١٩٨٣ق / ١٤٠٤-١٩٨٤م؛ ابن هيرير، بحى، الانصار، به كوشش محمد راغب طباخ، حلب، ١٣٦٦ق / ١٩٤٧م؛ ابواسحق شيرازى، ابراهيم، طبقات الفقهاء، به كوشش خليل ميس، بيروت، دار القلم؛ ابو يكر خوارزمى، محمد، رساله كتاب الى جماعة الشيعة ببسابور، من ادب التشريع بالخوارزم، به كوشش صادق آبيهوند، تهران، ١٣٦٨هـ / ١٩٤٧م؛ ابو داود سجستانى، سليمان، ستن، به كوشش محمد محى الدين عبد الحميد، قاهره، دار احياء السته البوية؛ همو، مسائل احمد، قاهره، ١٣٥٣ق / ١٩٣٤م؛ ابو زهره، محمد، ابن حنبل، قاهره، ١٣٦٧ق / ١٩٤٧م؛ ابو الصلاح حلى، تقي، الكافى، به كوشش رضا استادى، اصفهان، ١٤٠٣ق / ١٩٣٠م؛ ابو عمرو دانى، عثمان، التisser فى القراءات السبع، به كوشش اتو برسيل، استانبول، ١٣٦٨هـ / ١٩٣٢م؛ ابو داود سجستانى، سليمان، ستن، به كوشش محمد احمد، حلية الاوليات، قاهره، ١٣٥١ق / ١٩٣٢م؛ ابو يوسف، يعقوب، الرد على مير الاوزاعى، به كوشش ابوالوفا افغانى، قاهره، ١٣٥٧ق / ١٩٣٥م؛ احمد بن حنبل، مسن، قاهره، ١٣١٣ق / ١٩٣٨م؛ ابوالحسن، اللهم، به كوشش ريجارد جوزف مكارنى، بيروت، ١٣٩٨هـ / ١٩٧٨م؛ بيرونى، ابو ريحان، «أفراد المقال»، رسائل، حيدر آباد دكن، ١٣٩٨هـ / ١٩٧٨م؛ بعد خطابي، محمد، معالم السنن، حلب، ١٣٥٢ق / ١٩٣٣م؛ خطيب بغدادى، احمد، تاريخ بغداد، قاهره، ١٣٤٩ق / ١٩٣٩م؛ خوارزمى، محمد، مفاتيح العلوم، به كوشش فان فلوتون، ليدن، ١٨٩٥هـ / ١٩٨٦م؛ ذهبي، محمد، مير اعلام البلاء، به كوشش شعيب ارتزوتو و ديكاران، بيروت، ١٤٠٦ق / ١٩٨٦م؛ سىكى، عبد الوهاب، طبقات الشافعية الكبرى، به كوشش محمود طاحى و عبد الفتاح محمد حلو، قاهره، ١٢٨٣هـ / ١٩٤٦م؛ سرخى، محمد، المبسوط، قاهره، مطبعة الاستقامه؛ سيد مرتضى، على، الانتصار، نجف، ١٣٩١ق / ١٩٧١م؛ طوسى، محمد، الخلاص، تهران، ١٣٧٧هـ / ١٩٦٤م؛ عبدالله بن احمد، مسائل احمد، به كوشش زهير شاويش، بيروت، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م؛ العيون و الحديث، به كوشش ذخريه، ليدن، ١٨٧١هـ / ١٩٥٣م؛ قاضى عبد الجبار، «فضل الاعتزال»، فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، به كوشش فؤاد سيد، تونس، ١٣٩٣ق / ١٩٧٤م؛ قاضى عياض، ترتيب المدارك، به كوشش احمد بكير محمود، بيروت / اطرابلس، ١٣٨٧ق / ١٩٦٧م؛ قاضى نعمنان بغري، دعائم الاسلام، به كوشش أصنف نيفي، قاهره، ١٣٨٣ق / ١٩٦٣م؛ قوشش، عبدالله، مخطوط، التمهيد تى اصول الفقه، به كوشش حليه العلماء، عمان، ١٩٨٨م؛ كلودانى، محمد، بيان الشرع، قاهره، ١٣٣٢ق / ١٩٦٣م؛ محمد بن على، مكة، ١٤٠٦ق / ١٩٨٥م؛ كندى، محمد، بيان الشرع، قاهره، ١٤٠٤ق / ١٩٨٤م؛ مروزى، محمد، اختلاف العلماء، به كوشش صبحى سامرلى، بيروت، ١٤٠٦ق / ١٩٨٤م؛ مقدسى، محمد، احسن التقسيم، بيروت، ١٤٠٨ق / ١٩٨٧م؛ المستحب ، گرگيش ابن قدامة مقدسى از «مسائل احمد بن حنبل»، نسخه خطى کتابخانه ظاهريه، حدیث، شم ٣٤٨: تنوی، یحیى، تهدیب الاسماء و اللغات، قاهره، ١٣٤٦هـ / ١٩٧٧م؛ ونشرىسى، احمد، المعيار المغربى، به كوشش محمد حجي، بيروت، ١٤٠١ق / ١٩٨٠م؛ GAS.

أَخْمَدُ نِينَ حَصَّبِي، ابوالعباس (د ۲۶۵ق/۸۷۹م)، وزیر و دیوان سالار متند عباسیان. از تاریخ تولد و آغاز زندگانی او اطلاعی در

کاربرد آن را با کاربرد ادله نقلى محدود می ساخت. در واقع او آنگاه به قیاس و رأى متولّ می شد که معنی ثابت یا قولی از صحابه یا حدیث ضعیف یا مرسل یافت نمی شد و چاره ای نیز جز پاسخ گفتن به پرسش نبود (نک: ابن قیم، ۳۲۱). گویا از همین راست که در روایت ابوالحارث او رأى و قیاس را مذمت کرده و در توضیح چنین افزوده است که در حدیث چیزی هست که خود تو را بی نیاز می سازد. اما چنین عبارات منقول از احمد را هرگز نباید به مفهوم نفی کامل قیاس و رأى از سوی او تلقی کرد. به روایت بکر بن محمد از احمد، هیچ فقیهی از کاربرد قیاس بی نیاز نیست و به روایت ابن قاسم، احمد خود بر موردي از قیاس خویش تصریح نموده است (برای نقل و بررسی روایات یاد شده، نک: ترکی، ۵۵۴؛ برای حدیث نبوی در ذم رأى و قیاس به روایت احمد، نک: المنتخب، گ ۲۰۰ الف). در واقع برخی از موارد مبتنی بر قیاس در فقه احمد را شاید بتوان نوعی جست و جوی قول احوط با عمل به قیاس دانست (مثلاً نک: ابن هبیره، ۷۳/۱). از استحسان به معنی عدول از قیاس به غیر آن، نمونه هایی در برخی از کتابهای مسائل احمد با تصریح به اصطلاح «استحسان» نقل شده است، اما این روایات گاهه از مذمت استحسان نیز خالی نیست. برخی از عالمان حنبلي استحسانی را از دید احمد مذموم دانسته اند که بر پایه مستحکمی استوار نبوده باشد و عدول از قیاس بر پایه هوي انجام پذیرد (برای توضیح، نک: ترکی، ۵۱۰-۹). شیوه هایی چون استصحاب، مصالح مرسله و ذرایع اگرچه در فقه احمد به سختی قابل مطالعه هستند، اما در فقه حنبلي کاربردی شایان توجه یافته اند (برای بررسی رشته های احتمالی آنها در فقه احمد، نک: همو، ۳۷۱ به بعد؛ ابو زهره، ۲۸۹ به بعد).

در خاتمه باید بر این نکته مهم اشاره کرد که در فقه احمد، اصل در باب عبادات بطلان و اصل در باب معاملات صحت است (نک: ابن قیم، ۳۴۴/۱). این بدان معناست که احمد در مسائل مربوط به عبادات جز آنچه با أمر شارع سازگار باشد، صحیح نمی شمارد و در برآور آن هایات احتیاط را مبذول می دارد (مثلاً نک: ابن هبیره، ۵۸/۱، ۸۵، ۱۶۰، ۱۷۴). از موارد خاص دور شدن او از احتیاط در این باره، حکم شاذ وی (جم). به عدم لزوم کفاره و کفایت قضا در ابطال عمدی روزه با خوردن و آشامیدن است (نک: همو، ۱۶۱/۱). در مقابل احمد در برآور معاملات که اموری ابتدائاً غیر تعبدي هستند، جز در موارد ثبوت نهی، بنا بر صحت نهاده است.

ماخذ: أمني، على، الاحكام، به كوش ابراهيم عجوز، بيروت، ١٤٠٥/١٩٨٥م؛ ابن ابي حاتم، عبدالرحمن، الجرج والتغليل، حيدرآباد دكن، ١٣٢٢/١٩٥٣م؛ ابن ابي داود، عبدالله، المصاحف، قاهره، ١٣٥٥/١٣٧١، ابن ابي بعله، محمد، طبقات الحنبلية، به كوش محمد حامد فقي، قاهره، ١٣٧١/١٩٥٢م؛ ابن اثير، الكامل، ابن اثير، مبارك، جامع الاصول، به كوش محمد حامد فقي، قاهره، ١٣٧٠/١٩٥٠م؛ ابن جوزي، عبد الرحمن، مناقب تيميه، احمد، منهاج السنة النبوية، قاهره، ١٣٢١/١٣٤٩، ابن حجر عسقلاني، احمد، تهذيب التهذيب، الامام احمد بن حنبل، قاهره، ١٣٤٩/١٣٢٥، حيدرآباد دكن، خلدون، مقدمة، به كوش على عبدالواحد وافي، قاهره، ١٤٠٧/١٩٨٧م؛ ابن خلukan، وفات، ابن سعد، محمد، كتاب الطبقات الكبير، به كوش زاخاوار وديگان، ليدن،

بلکوارا

۸۲

شهرت یافت. بلکلوه که تا قرن دوازدهم / هجدهم «شهر» به حساب می‌آمد، امروزه بندر بی‌اهمیت است.

منابع:

P. Köppen, *Krimskiy Sbornik*, St. Petersburg 1837, 210-227; V. Smirnov, *Krimskoye Khanstvo...*, St. Petersburg 1887, index.

/ و. بارتولد (د. ا. ترک) /

بلکوارا، یکی از کاخهایی که به فرمان متولک، خلیفه عباسی، در نیمة نخست سده سوم بر کرانهٔ شرقی رود دجله ساخته شد. نام این کاخ در منابع تاریخی و جغرافیائی به صورتهای مختلف چون بلکوارا (یعقوبی، ص ۳۸؛ منجم، ص ۳۷، بزرگوارا (طبری، ج ۳، ص ۱۸۶)، برکوارا (شابشنی، ص ۱۵۶؛ سهرباب، ص ۱۲۸)، بزرگوارا (یاقوت حموی، ج ۱، شعالی، ص ۱۶۵، ۱۶۶)، بزرگوارا (همو، ج ۳، ص ۱۸). عواد (ص ۶۰۵) و برکوان آمده است (همو، ج ۳، ص ۱۸). عواد (ص ۳۶۶) ضبط درست آن را برکوارا به معنای لذیذ و گوارا دانسته است، نه بزرگوارا، زیرا این واژه را ایرانیان از اسماء الله می‌دانستند و این ترکیب ندایی معنای «ای قصر بزرگ» می‌دهد و بعيد می‌نماید که متولک (حک: ۲۴۷-۲۳۲) چنین نامی بر این قصر نهاده باشد.

محل بنای نیمه ویران بلکوارا که هم اکنون المتقور نامیده می‌شود (هرتسفلد، ص ۳۲؛ کرسول، ص ۲۶۵، حسنی، ص ۱۰۹، ۱۱۳؛ عمید، ص ۱۶۵)، در حدود شش کیلومتری جنوب شهر سامرہ جدید و در منتهی‌الیه جنوبی ناحیه وسیع ویرانهای حفاری شده سامرہ قرار دارد (کرسول، همانجا؛ زکی محمد حسن، ص ۶۰). به نوشته یعقوبی بلکوارا در پشت [جنوب] مطیره و رو به شرق (ص ۳۸) و در واقع بر کرانهٔ شرقی رود دجله و در نیمه راه مطیره به قادسیه، در پایین سه نهر کوچک منشعب از دجله قرار داشته است (— سهرباب، همانجا؛ لسترنج، ص ۵۲) و به نظر می‌رسد که آبراهی نیز درون کاخ وجود داشته که آب نهری از دجله در آن جریان می‌یافته است. (— هرتسفلد، ص ۳۳-۳۴؛ عمید، همانجا).

بنابر منابع تاریخی، متولک برای خود و هر یک از پسرانش، قصرهایی در کنار دجله بنا نهاد و بلکوارا را نیز برای معتز (حک: ۲۵۵-۲۵۲) ساخت (یعقوبی؛ شابشنی؛ منجم، همانجا). به گفتهٔ شابشنی (همانجا)، متولک برای ساختمان این بنای عظیم مبلغ بیست هزار هزار (بیست میلیون) درهم هزینه کرد (نیز — یاقوت حموی، همانجا). به نوشتهٔ همو (همانجا) طول

محل اینکرمن امروزی، خلیج کتنوس^۱ قرار داشت که برزخی، به وسعت چهل استاد (تقریباً ۵۷ کیلومتر)، آن را از خلیج کوچک سیمبولون لیمن جدا می‌کرد.

بلکلوه مانند دیگر مناطق ساحل جنوبی شبه جزیره، مدت‌های مديدة تابع روم بود و بعدها تابع روم شرقی شد و در زمان حاکمیت روم شرقی - لاتین نیز در دست یونانیها باقی ماند. چنواهیها نخستین بار در قرن هشتم / چهاردهم در آنجا استقرار یافتند. در ۱۳۸۰ / ۷۸۲ به موجب معاهده آنان با ترکهای بومی، تمام ساحلی که از کفه (تندوسيا) تا بلکلوه امتداد داشت به چنواهیها واگذار شد و حوالی اینکرمن و منطقه واقع در شمال شهر در دست یونانیها باقی ماند. در این دوره، بلکلوه را، که مرز به شمار می‌آمد، استحکام بسیار بخشیدند. همچنین بر روی برزخی که استرابون از آن نام برده و میان بلکلوه و اینکرمن قرار داشت، استحکاماتی احداث شد که تا قرن سیزدهم / نوزدهم خرابه‌های آن موجود بود. در آن دوره در بلکلوه انسقفي کاتولیک وجود داشت. در آن دوره در ساکنان یونانی بلکلوه، چنواهیها را از شهر راندند. در پی آن، شهر تابع تئودورا، شاهزاده‌نشین روم (احتمالاً در حوالی اینکرمن)، گردید. یک سال بعد، ناوگانی چنواهی به فرماندهی کارلو لومنیو^۲ به شهر حمله کرد و آن را به تصرف در آورد؛ ولی کمی پس از آن، نیروهای چنواهی از ترکهای ساکن در حوالی کریمه قديم، شکست خوردند و، جز شماری اندک، نابود شدند. در ۸۸۰ / ۱۴۷۵، ترکهای عثمانی این خطه را تصرف کردند. بلکلوه از قرن نهم تا دوازدهم / پانزدهم تا هجدهم تابع خانهای کریمه بود و در زمان صاحب‌گیرای (۹۵۷-۹۳۹ / ۱۵۳۲-۱۵۰) جنوبی ترین قلمرو آنان را تشکیل می‌داد (محمد رضل، چاپ کاظمیگ، ص ۹۲). زمینهای چنوب آن به سرزمین عثمانی پیوسته بود و یک والی تُرک آن را اداره می‌کرد. چون در دوره خانها از بلکلوه تنها به عنوان یک بندر بحث شده، احتمالاً اهمیت نظامی نداشته است. استحکاماتی که از آن دوره از چنواهیها باقی مانده، قلعه‌ای است ویران. پس از منضم شدن شبه جزیره کریمه به روسیه (۱۱۹۷ / ۱۷۸۳)، بومیان ترکی بلکلوه به سرزمین عثمانی مهاجرت کردند، و یونانیهای ساکن جزایر دریای اژه که در جنگ ۱۱۸۲-۱۱۸۸ / ۱۷۷۴-۱۷۶۸ از روسها طرفداری کرده بودند، جای آنها را گرفتند. تا ۱۲۷۶ / ۱۸۶۰، روسها از بلکلوه به عنوان بندر جنگی استفاده می‌کردند. در سوم محرم ۱۲۷۱ / ۱۸۵۴، انگلیسیها شهر را تصرف کردند و شهر تا زمانی سپتامبر ۱۸۵۴، انگلیسیها شهر را تصرف کردند و شهر تا زمانی که محاصره سواستوپول ادامه داشت به عنوان قرارگاه عمومی متفقین باقی ماند و بویژه به سبب جنگ دوم صفر / ۲۵ اکتبر،

8. 1. 1992

(Mevlüt Han)

T.C.

MARMARA ÜNİVERSİTESİ
SOSYAL BİLİMLER ENSTİTÜSÜ
TÜRKİYAT ARAŞTIRMALARI ENSTİTÜSÜ
TARİH ANABİLİM DALI
ORTAÇAĞ TARİHİ BİLİM DALI

**ABBÂSÎ HALÎFESİ
MÜTEVEKKİL VE DÖNEMİ
(232-247/847-861)**

DOKTORA TEZİ

MAHMUT KIRKPınAR

26903

DANIŞMAN

PROF. DR. MUSTAFA FAYDA

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	47659
Tasnif No	956-3013 KIR-A

İSTANBUL 1996

15 MAR 1997
TC 2

Dag / Kao
Kutubhane Meycute

14 NISAN 1994

LE CÉNACLE POÉTIQUE DU CALIFE AL-MUTAWAKKIL (m. 247) CONTRIBUTION A L'ANALYSE DES INSTANCES DE LÉGITIMATION SOCIO-LITTÉRAIRES

PAR

J.E. BENCHEIKH

X

La culture arabe médiévale est une culture d'élite, donc de classe. Il n'est donc pas étonnant que l'organisation du milieu littéraire ait été sélective. « On dit, écrit Ibn Rašiq, qu'Abū Tammām et al-Buhturī ont rejeté dans l'ombre cinq cents de leurs contemporains, tous excellents » (1). Il entre certes dans cette affirmation quelque exagération propre à rehausser le mérite de deux écrivains hors de pair. Il faut par ailleurs faire un tri, car la poésie est un moyen de communication dont la teneur et l'ambition restent souvent en deçà de la littérature. Les rimailleurs foisonnent, tout *adīb* sait tourner un poème, et l'on attribue des essais aux personnages les plus inattendus : pieux docteurs de la loi, magistrats, érudits, etc. La production pédagogique codifie en vers la grammaire, la médecine et d'autres disciplines.

Ces remarques faites, on est tout de même conduit à observer qu'il nous reste peu de traces d'une production que tous les ouvrages s'accordent à décrire comme florissante. Car il suffit de feuilleter le *Fihrist*, ou tel dictionnaire biographique, pour relever des centaines de noms dont il ne reste que la mention, alors qu'on attribue à chacun d'entre eux un *diwan* de vingt à cent feuillets. Nous découvrons leurs auteurs dans une notice succincte, au hasard d'une anecdote. Ils ne s'y tiennent pas au premier rang. Comparses, ils demeurent à l'écart, mêlés à l'entourage d'un calife, d'un dignitaire, ou se maintenant dans le sillage d'un frère de renom. Les apparitions sont furtives de ces silhouettes à peine entrevues qui s'animent le temps d'un quatrain, d'une réplique, d'un geste. C'est-à-dire qu'ils apparaissent à la place que leur assigne l'organisation du milieu littéraire, dans les structures où ils s'insèrent et les groupes où ils s'activent (2).

Le caractère fragmentaire de nos informations à leur sujet ne peut donc être entièrement imputé à la mauvaise transmission des œuvres ou à leur perte, surtout à partir du III^e/IX^e siècle lorsque ne se pose plus le problème de la recension écrite des textes et celui de leur conserva-

1) 'Umda, I, p. 100.

2) Cf. notre *Poétique arabe*, Paris, 1975, chap. II, *Le poète dans la cité*, p. 19 à 43.

came only, and surprisingly, with al-Muhtadī (*r.* 255-256/869-870), whose religious policy seems to have been similar to that of his father, al-Wāthiq. Al-Muhtadī was deposed and killed after less than a year, and caliphal patronage swung toward the developing semi-rationalism under two more sons of al-Mutawakkil, al-Mu'taqid and al-Muwafiq. Modern historians of the period have missed the rationalist tendency of al-Muhtadī's policy because they have relied on the chronicles to the exclusion of the biographical literature.⁹ I hope that this modest survey will encourage other Islamic historians to make fuller use of the biographical literature.

Al-Mutawakkil (*r.* 232-247/847-861)

Al-Mutawakkil is famous for abolishing the Inquisition, but it has taken some time for scholars to date that abolition with precision. Martin Hinds states that it took place gradually from 234/848 to 237/852.¹⁰ A source overlooked by him strongly suggests that it began with al-Mutawakkil's accession in 232/847. Additionally, the biographical sources show the unevenness of al-Mutawakkil's traditionalism, even after the final abolition of the Inquisition in 237/852.

Two historians of Egypt, al-Kindī and al-Musabbiḥī, state that the Inquisition came to an end immediately on al-Mutawakkil's becoming caliph in 232/847.¹¹ Al-Dhahabī states that al-Mutawakkil put an end to the Inquisition fourteen years after al-Mu'tasim renewed it; i.e., in 232.¹² In Isfahan, the Ḥanafi jurisprudent Bakkār b. al-Ḥasan (d. 233/847-848 or 238/852-853) was examined, refused to affirm the Qur'ān create, and was about to be expelled from the city when news came of al-Wāthiq's death. The guards were presently withdrawn from his house and women and children bandied about a vulgar rhyme celebrating Bakkār's vindication, the humiliation of his persecutor, *qādī* Hayyān b. Bishr (d. 237 or 238/c. 852).¹³ Evidently, the Inquisition had

⁹ Cf. *Encyclopaedia of Islam*, new edn., s.v. "al-Muhtadī" (K. V. Zetterstéen, rev. C. E. Bosworth), with references to other studies. Not a word is said of al-Muhtadī's religious policy.

¹⁰ See note 1.

¹¹ Al-Musabbiḥī (d. 420/1029), *Akhbār Miṣr, apud al-Dhahabī*, *Tārikh al-islām*, ed. 'Umar 'Abd al-Salām Tadmuri, 40+ vols. to date (Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabi, 1987-), vol. 15 (A.H. 211-220), 27; al-Kindī, *The Governors and Judges of Egypt*, ed. Rhuvon Guest, E. J. W. Gibb Memorial Ser. 19 (Leiden: E. J. Brill, 1912), 447, l. 13.

¹² Al-Dhahabī, *Siyar a'lām al-nubalā'*, 25 vols. (Beirut: Mu'assasat al-Risāla, 1981-1988), vol. 10 (ed. Muhammad Nu'aym al-'Araqasūsī), 291.

¹³ Abū al-Shaykh, *Tabaqāt al-muhaddithīn bi-Isbahān wa-al-wāridin 'alayhī*, ed. 'Abd al-Ghafur 'Abd al-Haqq Ḥusayn al-Balūshī, 4 vols. (Beirut: Mu'assasat

to be renewed at the accession of every new caliph, and it was known that al-Mutawakkil would not renew it. Additionally, certain men of religion were released from house arrest on the accession of al-Mutawakkil.¹⁴

On the other hand, although al-Mutawakkil did not renew the Inquisition at the beginning of his caliphate, Ahmad ibn Ḥanbal continued to relate *hadith* reports to almost no one. Some self-imposed ban may have been superposed on the caliph's, but it seems possible, too, that Ahmad feared the caliph's agents.¹⁵ The chief architect of the Inquisition (at least under al-Mu'tasim and al-Wāthiq), chief *qādī* Ibn Abī Duwād, continued to influence the appointment of *qādīs*. Damascus had no *qādī* at all from near the beginning of the caliphate of al-Mu'tasim (218/833) until 233. At the beginning of that year (late summer 847), Ibn Abī Duwād appointed to the post Abū 'Abd Allāh Ismā'il b. 'Abd Allāh al-Sukkārī (d. after 240/854-855). He was not removed until 237/851.¹⁶

A stronger case may be made for 234/848-849 as the year when al-Mutawakkil ended the Inquisition. That is the year when al-Subkī

al-Risāla, 1987-1990), ii, 131, 132; Abū Nu'aym al-Isbāhānī, *Geschichte Isbāhāns*, ed. Sven Dederling, 2 vols. (Leiden: E. J. Brill, 1931, 1934), i, 238. It is possible that Hayyān was not actually the *qādī* for Isfahan but rather overseer of its *mazālim* court, for Abū Nu'aym states that Isfahan was without a *qādī* for ten years under Ibn Abī Duwād, one Abū 'Ali Ahmad ibn al-Wazīr (d. 278/891-892) becoming the first *qādī* under al-Mutawakkil: *Geschichte Isbāhāns*, i, 82.

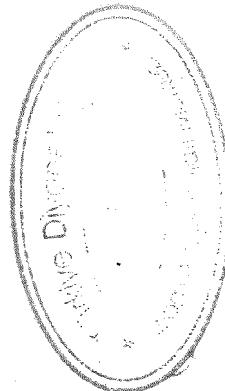
¹⁴ Ahmad ibn Hanbal and Bishr b. al-Walid (d. 238/853) are said to have been released from house arrest on the accession of al-Mutawakkil. Precise dates for Ahmad's experience of the Inquisition are remarkably difficult to find, but see al-Kaffawi, *Katā'ib a'lām al-akhyār min fuqahā' madhab al-Nu'mān al-mukhtār*, Esat Efendi (Istanbul) 548, 39b, 40a, which states that Ahmad ceased to relate *hadith* under al-Mu'tasim, tried again under al-Wāthiq but was warned against it, and therefore went into hiding until the advent of al-Mutawakkil. The story of Baqī b. Makhlad's surreptitious collection of *hadith* from Ahmad—he had to disguise himself as a beggar in order to evade the guards around Ahmad's house—may be doubtful; however, it conceivably reflects actual conditions: see al-Dhahabī, *Siyar*, vol. 13 (ed. 'Ali Abū Zayd), 292-94. Cf. Ibn al-Jawzī, *Manāqib al-imām Ahmad ibn Ḥanbal*, ed. 'Abd Allāh b. 'Abd al-Muhsin al-Turki and 'Ali Muhammad 'Umar (Cairo: Maktabat al-Khānjī, 1979), 428. For Bishr b. al-Walid, see Ibn Abī al-Wafā', *al-Jawāhir al-mudiya*, ed. 'Abd al-Fattāḥ Muḥammad al-Ḥulwī, 2 vols. published (Cairo: 'Isā al-Ḥalabī, 1978), vol. 1, 454.

¹⁵ Ibn Abī Ya'la, *Tabaqāt al-hanābila*, ed. Muḥammad Hāmid al-Fiqi, 2 vols. (Cairo: Matba'at al-Sunna al-Muhammadiya, 1952), vol. 1, 408.

¹⁶ Muḥammad ibn al-Fayḍ, *apud* Ibn al-Manzūr, *Mukhtaṣar "Tārikh Dimashq"*, ed. Rawhiya al-Nahjās, &al., 29 vols. (Damascus: Dār al-Fikr, 1984-1989), vol. 4, 354. His *nisba* appears as "al-Yashkūrī" in Ibn Tūlūn, *Qudāt Dimashq*, ed. Ṣalāḥ al-Dīn al-Munajjīd (Damascus: al-Majma' al-'Ilmi al-'Arabi, 1956), 18, 19.



Shaheed Hakim Mohammed Said
1920-1998



MADINAT AL-HIKMAH
City of Education, Science and Culture
A DREAM COME TRUE!

A renaissance of learning has begun to fulfil the perspective and prospective demands of the evolving mind-set of youth in Pakistan. This is the culmination of the lifelong dream of a great humanitarian, Hakim Mohammed Said, President, Hamdard Foundation Pakistan — to build a city of education, science and culture — the Madinat al-Hikmah. The work was initiated in 1981 in picturesque surroundings of Bund Murad Khan, 35 kilometres away from Karachi. Today it is a beehive of activity, with children and students engaged in academic, technical and sports activities. The Bait al-Hikmah Library, Hamdard Public School, and the Hamdard University, Scholar's House, Centre for Horticulture, and the Sports Stadium are the major institutions found there. The Hamdard University's mission is to provide value-based education to all students in its constituent institutions. Its prestigious institutions include Hamdard Institute of Management Sciences (HIMS), Hamdard Institute of Information Technology (HIIT), Hamdard College of Medicine and Dentistry (HCM&D), Hamdard College of Eastern Medicine (HACEM), Hamdard Institute of Education and Social Sciences (HIESS), Dr. Hafiz Mohammad Ilyas Institute of Pharmacology and Herbal Sciences (HMI-IPHS), and Bait al-Hikmah Research Institute.

More development and institutions are visualised for the future such as Hakim Mohammed Said Shaheed Institute of Peace and Human Rights, Hamdard Institute of Environmental Sciences and Hamdard Institute of Communication, Design and Learning Sciences.

Al-Mutawakkil, Imām al-Shāfi‘ī and the Mu‘tazilites (Revival of the Sunnah)

Prof. Saleh K. Hamarneh

Faculty of Arts, Department of History, University of Jordan, Amman, Jordan

The Arab and Islamic World, a few years ago, celebrated the five hundred years anniversary of the encyclopaedic scholar and great jurist, al-Imām al-Hafiz Jalāl al-Dīn al-Suyūtī (d. 911 A.H./1505 A.D.). Various scientific and religious circles held conferences on this occasion, among which was a symposium assembled in Mutah University in Jordan, October 1993.

This paper presents a hypothesis inspired by an important remark preserved in al-Suyūtī's well known book – *History of the Caliphs* – from its section dealing with the history of the Caliph al-Mutawakkil 'Ala Allah al-'Abbāsī, whose rule, according to the majority of scholars, closed the first era of the 'Abbasid history.

This paper tries to prove this hypothesis:

Imām al-Hafiz Jalāl al-Dīn al-Suyūtī specially made it clear that the 'Abbāsids' claim to caliphate was based on merit referring to them in a separate chapter dealing with the Prophetic Traditions related directly to the rights of Banū 'Abbās to the caliphate, where he gave preference to their contents without distinction between the authentic (*sahīh*) and pseudo *ahādīth*. Thus he quotes: "there is in You (i.e. in the clan of Hāshim) prophecy and kingship", and further on, "He made the caliphate permanently dignities for your progeny", [that is any of the descendants of al-'Abbās, uncle of the Prophet (P.B.H.)]. Among the traditions he also gives the one: "Verily Allah initiated this thing by me and in your progenitor seals it". Obviously, in this *hadīth* the Prophet (P.B.H.) addresses directly his uncle al-'Abbās.¹

Al-Suyūtī glorifies Caliph al-Mutawakkil in a

particular way by saying about him: "(al-Mutawakkil) demonstrated his inclination to *Sunnah*, supported its adherents and suspended the Inquisition (*al-Mihnah*). He also kept repeating that there were only three true caliphs: Abū Bakr al-Siddīq, because he defeated the people of *Ridda*; 'Umar ibn 'Abd al-'Azīz, for opposing injustice and al-Mutawakkil, because he revived the *Sunnah*² and opposed the *Jahmiyyah**.

The hypothesis, which this paper deals with, comes from the remark left by al-Suyūtī, that Caliph al-Mutawakkil, Ja'far ibn al-Mu'tasim (232-247 A.H./846-861 A.D.) adopted the (*madhab*) Rite of al-Shāfi‘ī. This important piece of information is given by al-Suyūtī in his book *History of the Caliphs*: It has been transmitted by Hishām ibn 'Umar who said, "I heard al-Mutawakkil telling: Alas! as for Muhammad ibn Idrīs al-Shāfi‘ī, I would like to live in his days to see him, to be in his presence and to learn from him.

*Jahmite was an early sect in Islam, it took its name after Jāhīm ibn Safwān, who attached himself to Hārith ibn Suraydj, the "Man with the black banner" during the rising of Khurasan towards the end of the Umayyad period and was therefore put to death in 128 A.H./745 A.D. Jāhīm was one of the strongest defenders of *Jabr* (determinism).

The Jāhīmite term was also applied to the view that Qur'ān was created; and for some (like Suyūtī), this was its main use. The Mu‘tazilites, believing in the creation of the Qur'ān, were called Jāhīmites and objected to that.

Yet Jāhīmite was a purely vituperative term, and there never was any body of men who, in fact, were followers of Jāhīm, or who professed to be such. [Al-Shahrīstānī, *Kitāb al-Milāk*, vol. I, p. 86; Watt, *The Formative Period of Islamic Thought*, p. 146; *Shorter Encyclopaedia of Islam*, p. 83, ed. H. Gibb and J. Kramers, Brill, 1974] – Ed.

الحس العربي في سياسة

ال الخليفة المتكفل على الله العباسى^(*)

(٢٣٢ - ٨٤٧ هـ / ١٤٦١ م)

د. بهجت كامل التكريتي

رئيس قسم التاريخ - كلية الآداب - جامعة بغداد.

«العرب والفرس»، وتزايد نفوذ الجماعات غير العربية على حساب العرب مادة الاسلام وبناء دولته.

شاهد جعفر المتكفل في حياته تزايد أعداد الموالي الاتراك واتساع نطاق استخدامهم في البلاط والجيش العباسى، ولاحظ المأسى التي ارتكبها هؤلاء الموالى بحق أبناء جلدته وعمومه الذين اعتادوا حياة الاستقرار والتمدن بالرغم من الفزع الذي أصابهم خلال الحرب الأهلية التي وقعت بين الأمين والمأمون (١٩٦ هـ / ٨١٢ م)^(٥) وأدرك جعفر المتكفل خطورة السياسة التي تتبعها الجماعات غير العربية عندما لاحظ انتقال والده

ولد جعفر المتكفل بن محمد المعتصم بالله بن هارون الرشيد بن محمد المهدي بن عبد الله المنصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب بضم الصلح^(١) عام ٢٠٦ هـ / ١٤٢١ م^(٢). كنيته أبو الفضل ولقب بعد تولي الخلافة بالمتوكل على الله^(٣). أمه أم ولد يقال لها شجاع^(٤).

نشأ جعفر في ظروف غير اعتيادية شهدتها الخلافة العباسية اتسمت بالاضطراب وعدم الاستقرار وتحول في السلطة. وقد تمثلت هذه الأحداث بالصراعات المتعددة التي وقعت بين الكتلتين الرئيسيتين المكونتين للمجتمع الاسلامي

(*) بحث القى في ندوة سامراء في التراث العربي «جامعة تكريت» نيسان ١٩٩٤.

(١) فم الصلح: نهر كبير فوق واسط عليه عدة قرى.

شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي ت ٦٢٦ هـ: معجم البلدان، دار صادر بيروت ١٣٧٦ / ١٩٥٧ ج ٤ ص ٢٧٦؛ صفي الدين عبد المؤمن ابن عبد الحق البغدادي: مراصد الاطلاق على أسماء الامكنة وبالبقاع، بيروت ١٣٧٤ / ١٩٥٥ ج ٣ ص ٤٤.

(٢) محمد بن جرير الطبرى ت ٢١٠ هـ تاريخ الرسل والملوك، ليدن ١٨٨١ ج ١١ ص ١٣٦٩؛ قارن أبو الحسن علي بن الحسين بن علي بن عبد الله المسعودي ت ٣٤٦ هـ مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد - القاهرة ١٩٦٧ ج ٤ ص ٨٥، جلال الدين عبد الرحمن السيوطي ت ٩١١ هـ تاريخ الخلفاء، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد - القاهرة ١٣٨٢ / ١٩٦٤ ط ٣ ص ٣٤٠.

(٣) المسعودي ج ٤ ص ٨٥ لقب المنتصر بالله فلما كان اليوم الثاني لقبه أحمد بن أبي دؤاد (المتكفل على الله).

(٤) أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح اليعقوبي ت ٢٨٤ هـ تاريخ اليعقوبي - بيروت دار صادر (د.ت) ج ٢ ص ٤٨٤، المسعودي، التنبيه والإشراف - بيروت دار التراث ١٣٨٨ / ١٩٦٨ ص ٣١٣. وصفها البغدادي بأنها كانت من سروات النساء سخاء وكرماً. أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي ت ٤٦٢ هـ تاريخ بغداد أو مدينة السلام - بيروت دار الفكر (د.ت) ج ٧ ص ١١٦.

(٥) اليعقوبي ج ٢ ص ٤٤٤، الطبرى ج ١١ ص ٩١١ وما بعدها المسعودي، مروج الذهب ج ٢ ص ٤٢٠ - ٤٢٤.

DIA konferansı
2. Kırıkkale

المغاليق من ملوك العرب

(٢)

الخليفة

المتوكل على الله في حفر

ناصر السنة

(٤٧٥)

تأليف

أكرم حسن العلبي

الخلفاء ثلاثة:

- أبو بكر الصديق قاتل أهل الردة.
- عمر بن عبد العزيز رد مظالمبني أمية.
- والمتوكل، محى البدع وأظهر السنة.

ابراهيم التميمي

قاضي البصرة

29 HAZIRAN 1995

م

دانة لكتامون للتراث

دمشق - من.ن: ٤٩٧١
 بيروت - من.ن: ٥٣٧٨

١٣

(*tājawa'u*) in *ghazw* and undertake this last in the lands of disbelief when it is not incumbent upon them nor is an obvious institution in their land".

As well as the regular troops forming the Umayyad and 'Abbāsid army or *djund*, those in receipt of regular stipends (*rīzq*, *'atā'* [q.v.]) from the *dīwān al-dīaysh*, sc. the *mūrtaziqa* "those entitled to living allowances" [see **DJAYSH**. i. Classical, and **DJUND**], there were from earliest times volunteers who served without *'atā'* but were entitled to a share in any captured plunder [see **GHANIMA**]. However, it seems that they might sometimes be asked to make a contribution (*tanāhud*) to the expenses of a campaign out of their subsequent share of the booty. In early times, these volunteers must have included poor Bedouins, *mawāli* [see **MAWLĀ**], and, as time went on, an increasing proportion of those motivated by religious zeal and the desire for a martyr's death [see **SHAHID**]. Thus in the campaign of 'Abd al-Malik's commander 'Ubayd Allāh b. Abī Bakra against a local ruler of eastern Afghānistān, the Zunbil of Zābulistān, in 79/698, volunteers from the Yemeni tribes of *Madhhidj* and Hamdān [q.vv.] are mentioned (al-Balādhurī, *Ansāb al-ashrāf*, cited in C.E. Bosworth, *'Ubadillāh b. Abī Bakra and the "Army of Destruction" in Zābulistān* (79/698), in *Isl.*, I [1973], 277). Likewise, Yazīd b. al-Muhallab's army assembled in 98/716-17 for an expedition against Tabaristān and *Djurđān* included 100,000 Syrian, 'Irākī and *Khurāsānī* troops plus *mawāli*, slaves (*mamālik*) and volunteers (al-Tabarī, ii, 1318; Ibn al-Āthīr, ed. Beirut, v, 29).

There was, of course, a disadvantage to commanders having contingents of volunteers attached to their armies in that these volunteers were less amenable to military discipline and could come and go of their own free will, hence could not be relied upon for sustained campaigning or arduous fighting in remote or inhospitable terrains. During the campaign of al-Afshīn [q.v.] in northern Ādharbāydjān against the *Khurramī* rebel Bābak [q.v.] in 222/836-7, many members of the contingent of volunteers from Baṣra under the command of Abū Dulaf al-Kāsim al-'Idī [q.v.] melted away from the army when the final assault on the *Khurramī* fortress of al-Badhdh [q.v. in Suppl.] seemed to be unduly delayed (al-Tabarī, iii, 1209-11, 1214, tr. Bosworth, *Storm and stress along the northern frontiers of the 'Abbāsid caliphate*, Albany 1991, 62-5, 67).

Volunteers were especially to be found on the frontiers of the Islamic world, where the opportunities for *dījhād* [q.v.] against the pagans were greatest, e.g., along the Anatolian marches against the Byzantines, in the Caucasus against the *Khazars*, in Central Asia against the steppe peoples and in eastern Afghānistān and the fringes of north-western India against the local idolaters. In the caliphate of al-Mahdī, both regular troops and *muttaawwi'a* were garrisoned at al-Maṣṣīṣa [q.v.] in Cilicia (al-Balādhurī, *Futūh*, 166). The frontier towns of Transoxania and *Khwārazm* and their *ribāts* had strong concentrations of volunteers within them, and these seem to have been often regarded as a volatile and unruly element, similar in social constitution and function to the *qayyārs* [q.v.]. They were ready to rush off and fight wherever the possibilities of holy war and plunder presented themselves, but were not always welcome (Barthold, *Turkestan*², 214-16). In 355/966 the Büyid *amīr* Rukn al-Dawla repelled by military force a group of 10,000 *ghāzīs* from *Khurāsān* who were ostensibly marching westwards against the Byzantines but who were, he feared, being utilised by the rival Sāmānid dynasty to destabilise his amirate (Ibn al-Āthīr, ed. Beirut, viii, 569-71).

Where a ruler or commander acquired a particular reputation as a successful war-leader and hammer of the infidels, volunteers would be attracted to his standard in large numbers. This was especially the case with the early Ghaznawids Sebüktigin, Maḥmūd and Maṣ'ūd [q.vv.], whose campaigns down to the plains of northern India, with rich prospects of Indian slaves and temple treasures, always included a large proportion of volunteers from all over the eastern Islamic world (see Bosworth, *The Ghaznavids, their empire in Afghanistan and eastern Iran 994-1040*, Edinburgh 1963, 114).

The bands of volunteers or *qayyārūn* in certain parts of the eastern Islamic world might also turn their energies against internal dissent or heterodoxy. This is clear in the province of Sīstān, where bodies of orthodox Sunnī volunteers or vigilantes were active against local *Khāridjite* elements; out of these bands, the Ṣaffārid brothers Yaḳūb and 'Amr b. al-Layth [q.vv.] were to rise to power during the second half of the 3rd/9th century (see Bosworth, *Sīstān under the Arabs from the Islamic conquest to the rise of the Ṣaffārids* (30-240/651-864), Rome 1968, 85, 112 ff.).

From around the 5th/11th century onwards, the term *mutaāwwi'a/muttaawwi'a* tends to drop out of use, and such terms as *ghāzī* and *mudjāhid* [q.vv.] are used more and more for the concept of volunteer warriors for the faith.

A modern formation from this Arabic root is *muṭawwi'*, lit. "one who compels obedience", used in contemporary Saudi Arabia to designate the religious police who enforce the closure of shops during the times of public prayer, oversee morals, etc.

Bibliography: Given in the article. See also *RIBĀT*.

(C.E. BOSWORTH)

AL-MUTAWAKKIL 'ALĀ 'LLĀH, ABU 'L-FADL DīCAFAR B. MUHAMMAD, 'Abbāsid caliph. He was born in Shawwāl 206/Feb.-March 822, son of the caliph al-Mu'tasim [q.v.] and a *Khwārazmī* slave-girl called *Shudjā'*. There is no sign that he had early political ambitions, and he seems to have lived in obscurity until the death of his brother, the caliph al-Wāthīk [q.v.] in *Dhu 'l-Hidjdja* 232/Aug. 847. Al-Wāthīk left a young son but no designated adult successor. The succession was decided by a council consisting of the *wazīr* ibn al-Zayyāt and the chief *kādī* Aḥmad b. Abī Duwād [q.vv.], two other bureaucrats and two leading Turkish military men, *Aytākh* and *Waṣīf*. They rejected Ibn al-Zayyāt's advice to appoint al-Wāthīk's son and instead chose his brother DīCAFAR, who was duly installed as caliph. They probably hoped that he would prove a pliable instrument like his brother had been, but they soon found out how mistaken they were, and al-Mutawakkil soon showed that he had an independent mind and a clear and decided policy. He was determined from the beginning to assert the independence of the caliph and to break the dominance of the Turkish military and the bureaucracy.

He rapidly removed the leading figures and the old régime, Ibn al-Zayyāt (executed 233/847), *Aytākh* (assassinated 235/849) and Ibn Abī Duwād (dismissed 237/851-2). In their places he appointed new ministers, notably the *wazīr* 'Ubayd Allāh b. Yaḥyā b. Khākān and his personal favourite al-Faṭīḥ b. Khākān [q.v.]. In 235/849 he also appointed his sons to take over the vast supervisory governorates held by the Turkish generals, al-Muntaṣir to Egypt and al-Djazīra, al-Mu'tazz to *Khurāsān* and al-Mu'ayyad to Syria and Palestine, intending that the great men of the next generation should be members of the 'Abbāsid family as they had been under al-Manṣūr. Only the Tāhirids [q.v.] in Baghdaḍ and *Khurāsān*

MÜTEVVEKKİL -ALE'L
LİZH, ÇAFER B.
MUHAMMED

Eİ, VI

7

1993

OCAK

28

هل اخذ الخليفة المتوكل

٢٣٢ - ٨٤٧ هـ / ٨٦١ م

الشافعية مذهبًا رسميًا للدولة؟

الدكتور صالح حمارنة

تحاول هذه الدراسة مناقشة الرأي الذي ساقه السيوطي من أن الخليفة المتوكل على الله قد «كان متمذهبًا بمذهب الشافعي ..»، والسيوطى جلال الدين المتوفى ٩١١ هـ - ١٥٠٩ م من أغزر مؤلفي الإسلام مادة، وأبرز شخصية أدبية في القرن السادس عشر للميلاد / وقد كتب في جميع ميادين العلوم العربية، واتصلت بنا أسماء كتب من تأليفه لنقل عن الخمسة والستين كتاباً منها في التاريخ كتابان : كتاب حسن الحاضرة في أخبار مصر والقاهرة، وكتاب تاريخ الخلفاء . وقبل أربع سنوات احتفل العالم العربي والإسلامي بمرور خمسة وأربعين سنة على وفاته .

يخص الإمام الحافظ جلال الدين السيوطي العباسين بمودته ، حيث يعقد في كتابه تاريخ الخلفاء فصلاً خاصاً بالأحاديث البوبية المبشرة بخلافة بنى العباس ويفعل السيوطي ذلك دون التمييز بين الموضوع منها وال الصحيح : «فيكم / بنى هاشم / النبيه والمملكة » وأيضاً : «واعجل الخلافة باقية في عقبه .. / أي العباس عم الرسول ﷺ » ومنها كذلك : « وإن الله افتتح بي هذا الأمر وبدريتك يختتمه » يخاطب بهذا الحديث الرسول ﷺ عمه العباس^(١) .

ويتدرج السيوطي بشكل خاص الخليفة المتوكل على الله الذي يقول فيه : « بأن الخلفاء ثلاثة : أبو بكر الصديق رضي الله عنه في قتل أهل الردة ، وعمر بن عبد العزيز في رد المظالم ، والمتوكل في إحياء السنة وإماتة التجهم (★)^(٢) وأظهر / المتكول / الميل إلى السنة ، ونصر أهلها ، ورفع المخنثة .

(*) والجهمية نسبة إلى جهم بن صفوان تلميذ الجعد بن درهم وهو أول من اتبع القول بخلق القرآن ، وجهم من الجحريات الحالصة ، وقد انتشرت حركته في ترمذ فيما بعد ، وافق المعتزلة في نفي الصفات ، قتله سلم بن أحرار في آخر زمن بي أمية سنة ١٢٨ هـ - ٧٤٥ م . هذا وأحياناً استعملت كلمة

*Bishwas ve Dîvânsât fit-Târihi'l-Arabi : Mîhâdet
ilek Üstaz ed-Doktor Nebiyye Akâl, Damask
2000, s. 63-72.*

DN. 98395

Mutawakkil
el Mu'tazz
Allâlah. Ebû'l-Fazl
cicerb. 604

MUTAWAKKIL al-, tenth 'Abbâsid* caliph (847-61), son of caliph Mu'tasim (833-42) by a Persian slave-girl, and brother of caliph al-Wâthiq (842-47). He owed the throne entirely to the commander of the Turkish mercenary guardsmen, who, having extorted from the weak al-Wâthiq the title of Sultan with nominally viceroyal, but practically unlimited prerogatives, had at first enthroned, but a few months later dethroned al-Wâthiq's son in favour of Mutawakkil.

The re-establishment of the sovereign authority was the new caliph's principal aim. Having succeeded in removing the most overbearing of his Turkish lieutenants he sought, as a means to counteract the ascendancy of the military, the support of the ultra-conservative theological circles and of their influence on the masses. To emphasize the spiritual character of his office, and impress popular imagination with its sanctity, he assumed the title 'God's Shadow on Earth' (*zill Allâh 'ala al-ard*). A decidedly reactionary legislation calculated to appeal to the bigotry of the populace, and elaborated by religious doctors of the strictest orthodoxy, declared as heretic the allegedly free-thinking *Mu'tazilite* doctrine, which Caliph al-Mâ'mûn* (813-833) had proclaimed as the official school of thought, and forbade discussions on all dogmatic questions. The members of schismatic Moslem sects were exposed to sharp persecution, and the Christian and Jewish communities subjected to degrading and vexatious discriminations. Too much was at stake, however, to risk an open attempt at breaking the power of the turbulent but war-proved soldiery and their unruly but capable leaders. Dangerous disturbances were shaking the empire in Armenia, Ädharbayjân (southwest of the Caspian Sea), Syria and among the population between the Nile valley and the Red Sea, while a Byzantine expeditionary force had landed at Damiette. It was only due to the generalship of the Turkish commander-in-chief, Bugha al-Sharâbi, that order could be restored in the provinces and the attack on Egypt repelled. Soon afterwards Bugha carried the war into Byzantine territory across the Taurus, hitherto loyally defended against Arab invasions by the hardy mountaineer tribes. Shortly before, Empress Theodora, in a mood of zealotry, had decreed their persecution for adherence to the Paulician heresy and her order had been executed with sanguinary cruelty. Exploiting their despair, Bugha offered the Paulician chiefs his alliance, and with their help inflicted a heavy defeat on Theodora's son Emperor Michel III.

Consolidated by this series of victories the influence of the generals was strong enough to frustrate the caliphs' efforts to achieve his emancipation. In the last years of his reign Mutawakkil tried to gain more freedom of action by transferring his court to Damascus, but was soon obliged to return to his residence at Sâmarra. He was assassinated by one of his generals conspiring with his elder son al-Muntasir to whom

406 RONART, Stephen and Nandy CEAC s. 406-

407

1959 (AMSTERDAM)

S. 407

MUTAWAKKIL

he had preferred the younger al-Mu'tazz as heir to the throne. With Mutawakkil's death the decline of the 'Abbâsid caliphate was sealed. Al-Muntasir died of poison after a reign of six-months. His cousin al-Musta'in (862-66) was dethroned and killed to make room for al-Mu'tazz (866-69), also assassinated. Al-Muhtadi Bi'llâh (869-70), who succeeded him, fell in battle against rebellious troops.

MUTATION

from his preconversion days, and conspiring against the caliph with other Iranian aristocrats, al-Afshīn was found guilty and starved to death. Thereafter, the role of the Turkish officers increased to the point that in subsequent reigns they were able to install and depose caliphs at will. Al-Mu^ctaṣim was succeeded by his son al-Wāthiq.

BIBLIOGRAPHY

Al-Tabari, *Abū Ja^cfar Muḥammad b. Jarīr al-Ṭabarī's The Reign of al-Mu^ctaṣim*, Elma Marin, trans. (1951).

RICHARD W. BULLIET

[See also Abbasids; Caliphate; Iraq; Islamic Art and Architecture; Mamlūk; Mu^ctazila, al-; Samarra.]

MUTATION, a solmization technique in which a single pitch serves as a transit between two hexachords. Mutation is necessary whenever a given line ascends or descends beyond the limits of the hexachord in use at a particular moment. For example, in solmizing from C to c, the "a" would be altered from "la" of the natural hexachord to "re" of the hard.

ARTHUR LEVINE

[See also Solmization.]

MUTAWAKKIL, AL- (822–861), tenth Abbasid caliph, who ruled from 847 to 861. He succeeded his half-brother al-Wāthiq, who died unexpectedly in his early thirties leaving only a minor son. Originally his name was Ja^cfar, and his father was the caliph al-Mu^ctaṣim. The title al-Mutawakkil ^calā Allāh (He who trusts in God) was chosen for him by government officials and Turkish military commanders who placed him in power. But far from being a pliant servant of these power brokers, al-Mutawakkil proved vigorous and determined. He deposed some of the officials and compassed the execution of his all-powerful Turkish chamberlain Ītākh.

Al-Mutawakkil was religiously intolerant. He reversed his grandfather al-Ma^mūn's persecution of those Sunni Muslims who did not subscribe to the mu^ctazili theological interpretation of Islam and instead prohibited disputes on theological matters. He destroyed the tomb of the third Shiite imam, al-

MUTAWAKKIL, AL-

Husayn ibn ^cAlī, at Karbalā and the surrounding buildings, and he prohibited the rites of veneration that had grown up there. He imposed upon non-Muslims the wearing of special clothing and other forms of behavior designed to lower them in the eyes of Muslims. These discriminatory regulations were not unprecedented, but they had seldom been enforced. Executions during his caliphate included a Christian who had converted to Islam and then recanted and an Iranian who claimed prophetic gifts.

Al-Mutawakkil ruled from Samarra, where most of his Turkish troops were garrisoned. Their commanders were thus able to constrain his freedom of action. Occasionally he visited Baghdad, and he once moved the seat of government to Damascus for several months. On his return, he spent a vast sum building a new caliphal city just north of Samarra and named Ja^cfariyya or Mutawakkiliyya after him. He had occupied it only a few months when he was killed. It was subsequently abandoned.

Having himself been poorly prepared to assume the office of caliph, al-Mutawakkil named his three sons as heirs and assigned them honorific titles and extensive governorships. His objective of training them to succeed him went awry in 861 when one of them, al-Muntaṣir, fearing an imminent loss of favor and change in the order of succession, conspired with some powerful Turkish generals to murder his father.

Assassinated with al-Mutawakkil was his secretary and boon companion since childhood, al-Faṭḥ ibn Khāqān, the son of a Turkish officer of aristocratic background who had served the caliph al-Mu^ctaṣim. The two had jointly presided over a literary salon that included the noted prose writer al-Jāḥiẓ and the poet al-Buhturī.

With al-Mutawakkil's death the caliphate entered a crisis period marked by the short reigns of weak caliphs, who were made and unmade by the Turkish commanders.

BIBLIOGRAPHY

Al-Tabarī, *Ta'rikh al-rusul wa'l-mulūk*; Olga Pinto, "Al-Faṭḥ b. Hāqān, favorito di al-Mutawakkil," in *Rivista degli studi orientali*, 13 (1932); Dominique Sourdel, *Le vizirat abbāside de 749 à 936*, I (1959).

RICHARD W. BULLIET

[See also Abbasids; Armenia, History of; Caliphate; Islamic Art and Architecture; Jāḥiẓ, al-; Mu^ctazila, al- .]

175138

HISTORY OF ISLAM

(Classical Period 571–1258 C.E.)

MADDE YAZILANDI SAN
SONRA ETTİ PİYADE İSTANBUL

28 TEM 2009

44

Mutawakil
847-861 C.E.

Volume I

Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi
Dem. No: 175138
Tas. No: 297.9 HAS.H

PROF. MASUDUL HASAN

Islamic Publications (Pvt.) Ltd.

13-E, Shah Alam Market, Lahore - Pakistan

1987

Accession of Mutawakkil

Wasiq died without nominating a successor. The Chief Minister and other Amirs favoured Muhammad the minor son of Wasiq as the next Caliph. The Turkish Generals favoured the nomination of Jafar, a brother of Wasiq. The will of the Turkish Generals prevailed and Jafar became the Caliph. On assuming power, Jafar assumed the title of Mutawakkil.

Policies of Mutawakkil

Mutawakkil had not been on good terms with his brother Wasiq. During the rule of Wasiq, Mutawakkil had been ill treated by the Chief Minister and other official dignitaries. On coming to power, Mutawakkil accordingly decided to reverse the policies of the previous regime, and to take his revenge from such persons who had ill treated him in the previous regime.

Restoration of orthodoxy

Immediately on assuming power, Mutawakkil restored fundamentalism, and banned rationalism. He interdicted the so called doctrine of the creation of the Holy Quran, and proclaimed that the Holy Quran was not created. The rationalists were expelled from public offices, and discussions on science and philosophy were banned. All the fundamentalist scholars who had been held in custody by the previous regime for opposition to the dogma of the created Quran, including Imam Ahmad b. Hanbal were set free. On the other hand, Qazi Abu Daud, his son, and other prominent Mu'tazilites were put in prison and their properties were confiscated.

References

1. *Cambridge History of Islam*.
2. *Hhort History of the Saracens* : Ameer Ali.
3. *History of the Arabs* : Philip K. Hitti.
4. *History of the Islamic Peoples* : Brockelmann.
5. *History of the Caliphs* : Suyuti.
6. *A Study of Islamic History* : K. Ali.

Ebu'l-Fida

680. ABU 'L-FIDA AL-AYYUBI

'Imād al-Dīn Abū'l-Fidā Ismā'īl ibn 'Alī ibn Maḥmūd ibn 'Umar al-Ayyubī (1273-1331), born in Damascus, from the family of Ayyubids; governor of Hama under Mamluk sultan al-Naṣr Muḥammad (1293-1294), later was ruler of Hama, died in this city. He was a famous geographer and historian.

See: AGL (386-394), GAL (II 55-57), GAL² (II 44), HMA (II 277), IHS (I 793-799), KZ (II 393-395, III 9, V 160, 316, 447-449), MAA (160), MAMS (II 435-436), PI (I 139-146, II 356), PL (II 128-129); Brockelmann [5] (EI), Calvo [5] (ENWC), Chaix [1], Gibb [1] (EI²), Jourdain [2], Vernet [8] (DSB). Collection of papers: "Abu'l-Fida" [1].

A1. Hidden Mystery on Operations with Zij in Verse (al-Sirr al-makṭūm fī l-`amal bi'l-zīj al-manẓūm) - Oxford (218/1). Research: Kennedy [36] (18).

G1. Ordering Countries (Taqwīm al-buldān) = Climates of Countries and Their Ordering (Aqālīm al-buldān wa taqwīmihā) - Cairo (Talāt miqāt 102/7 - fragment on mathematical geography), Istanbul (BU 4689; SM AS 2597, Carullah 1581/2), Leiden (57), Mashhad (5251), Mosul (28/86, 267/1), Oxford (I 899, 903, 912), Paris (5834), Rampur (I 663/516), Rome (Vat. 266), Vienna (1266 - incomplete). Edition by Reinaud and de Slane: Abu'l-Fida [4], French translation by Reinaud and Guyard: Abu'l-Fida [3]. Many partial editions and translations, in particular, French translation of chapter on Arabia: de la Roque [1], Russian translations of chapter on Arabia by Vyshnegorskiy: Abu'l-Fida [5], on Africa: Kubbel' and Matveyev [2]. Research: Chaix [1], Hammer-Purgstall [4], de la Roque [1], Sarton [2].

H1. Concise History of Mankind (Mukhtaṣar ta'rīkh al-bashar) - edition by Adler with Latin translation by Reinaud: Abu'l-Fida [1], other edition: Abu'l-Fida [2].